

عليك يا
عليك يا ابا صالح
صالح المهدي (عج)
صالح المهدي (عج)
صالح المهدي (عج)
صالح المهدي (عج)
صالح المهدي (عج)



نامه‌ای به یوسف زهرا (س)

♦ دل نوشته‌های شهر اژیه





نامه‌ای به یوسف زهرا علیها السلام قم: حسین علیه السلام ۱۳۸۲.

۱۲۰ ص.

ISBN 964-94585-5-7 : ۶۵۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیرنویس

۱. محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - عریضه‌ها. - ۲. نامه‌های

فارسی - قرن ۱۴ - مجموعه‌ها. ۳. مهدویت - انتظار. ۴. شعر مذهبی - قرن ۱۴ -

مجموعه‌ها. ۵. شعر فارسی - قرن ۱۴، مجموعه‌ها. الف. عنوان.

۲۹۷/۹۵۹

BP۵۱ / ۳۵ / ف ۹ ن ۲

۲۸۸۲۲ - ۸۲ م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات حسین علیه السلام

نامه‌ای به یوسف زهرا علیها السلام

صفحه آرا

سید جاوید حسینی

چاپ‌اول / زمستان ۱۳۸۲

قطع رقصی / ۱۲۰ صفحه

چاپخانه / دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

شمارگان / ۲۰۰۰

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

شابک ۹۶۴-۹۴۵۸۵-۵-۷ ISBN 964-94585-5-7

فهرست مطالب

۹	سپیده سخن:
۱۲	«شبنم عشق»
۱۳	«عطر حضور»
۱۴	«لبخند خورشید»
۱۷	«دل بسته یوسف زهرا علیها السلام»
۱۹	«فریاد»
۲۰	«زمزمه عشاق»
۲۲	«کیمیای محبت»
۲۴	«منشور هدایت»
۲۷	«سوز فراق»
۲۹	«قربانی عشق»
۳۰	«شیدای مهدی (عج)»
۳۲	«حسرت دیدار»
۳۴	«نسیم حیات»
۳۵	«کعبه مقصود»
۳۷	«غرق محبت»
۴۰	«وارث نیکی‌ها»
۴۳	«تشنه دیدار»

سپیده سخن:

مکاتبه و نامه‌نگاری (توقیع^۱ و عریضه^۲) با امام مهدی علیه السلام یکی از مباحث مهدویت است که جلوه‌ای از محبت و مهربانی امام عصرها و نسل‌ها و توسل به یوسف زهرا علیها السلام می‌باشد.

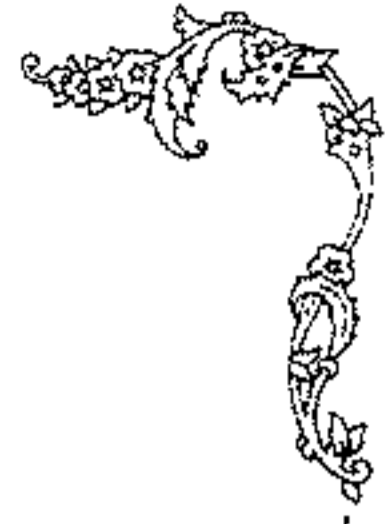
هم از او برای ما نامه‌هایی به یادگار مانده^۳ و هم ما می‌توانیم هر لحظه به آن پیدای پنهان، امیر دوران امام زمان (عج) نامه نوشته و عرض حال نمائیم. امام مهدی علیه السلام در نامه نورانش به شیخ مفید رحمته الله می‌فرماید:

بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد سلام الله
علیک ایها الولی المخلص... به نام خداوند بخشنده
مهربان. اما بعد سلام بر تو ای دوست بااخلاص در دین
که در اعتقاد به ما از روی علم و یقین امتیاز داری... شما
را آگاه می‌کنیم که به ما اجازه داده شده که تو را به

۱- توقیع به معنای مهر کردن و یا امضاء کردن نامه و یا نوشتن عبارتی در زیر نامه است و نامه‌هایی که از سوی امام زمان (عج) به ما رسیده است توقیع نام دارد.

۲- عریضه به معنای «رساندن حرف دل» و «عرض حال» به شخص بزرگوار و کریم است. برای آشنایی با مجموعه اقوال لغت‌شناسان در این زمینه به کتاب عریضه‌نویسی، سید صادق سیدنژاد، ص ۱۵ مراجعه فرمائید.

۳- توقیعات امام علیه السلام که حاوی پیام‌ها، احکام دینی، موضع‌گیری نسبت به انحرافات و... است، نشان‌دهنده ارتباط تنگاتنگ و حضور ملموس و رهبری مهربانانه ایشان است، در این زمینه ر.ک: غیبت طوسی، ص ۳۷۲-۳۹۲ و کمال‌الدین شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۸۲-۵۲۲ و احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۲۰-۶۰۰ و بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۵۳، ص ۱۵۰-۱۹۸.



شرافت و افتخار مکاتبه مفتخر سازیم و موظف
کنیم که آنچه به تو می‌نویسیم به دوستان ما که نزد
تو می‌باشند برسانی.

نحن و ان كنا ناوین بمكاننا النائی عن مساكن
الظالمین... فانا نحیط علماً بانبائكم و لا یعزب عنا
شیء من اخباركم... انا غیر مهملین لمراعاتكم
ولاناسین لذكركم و لولا ذلك لنزل بكم اللأواء
واصطلمكم الاعداء، فاتقوا الله...

ما اگر چه هم اکنون در مکانی دور از جایگاه ستمگران
سکنی گزیده‌ایم ولی در عین حال بر اخبار و احوال شما
آگاهیم و هیچ چیز از اوضاع شما بر ما پوشیده و مخفی
نیست ما شما را رها نکرده و یادتان را از خاطر نبرده‌ایم که
اگر جز این بود (توجهات ما نبود) بلاها و مصیبت‌ها بر شما
فرود آمده و دشمنان شما را ریشه کن می‌نمودند. پس
تقوای خدا پیشه کنید و ما را یاری دهید.^۱

این امام مهربان و مولای کریم، آنقدر بزرگوار و با محبت است که
علاوه بر نوشتن نامه، به ناله‌ها، نداها و نامه‌هایی هم که از سوی دوستان
و شیعیانش نوشته می‌شود، عنایت و توجه تام دارد و آنها را بی‌پاسخ
نمی‌گذارد.^۲

۱- احتجاج، ج ۲، ص ۵۹۶.

۲- برای آشنا شدن خوانندگان گرامی با این مسئله، نمونه‌هایی از این عنایات در ص ۱۰۴ همین
کتاب ذکر می‌گردد.

مجموعه‌ای هم که پیش روی مبارک شماست، دست نوشته‌ها و دل نوشته‌های مردم با صفا و پاک سیرت شهر سلمان فارسی^۱ (اثریه) است. که برگرفته از شور و عشق و محبت آنان به امام زمان علیه‌السلام است. این نامه‌ها طی یک دوره مسابقات در ماه مبارک رمضان (سال ۸۲) جمع‌آوری شد، که به جهت رعایت امانت در نقل عیناً تقدیم محضرتان می‌شود، و از باب «من لم یشکر المخلوق، لم یشکر الخالق» از تمام عزیزان و سرورانی که در چاپ این اثر ما را یاری نمودند، صمیمانه تقدیر و تشکر می‌نماییم.

امور فرهنگی مسجد المهدی (عج)

و

پایگاه امام خمینی رحمته‌الله شهرک مهدیه اثریه



«شبنم عشق»

غلامعلی توکلی

ای عزیز فاطمه قربان آن روی نکویت
 ای گل باغ محمد ﷺ من فدای عطر و بویت
 تا به کی اندر فراق چون چراغ لاله سوزم
 خود تو گفתי جمعه می آیم فدای خلق و خویت
 جمعه‌ها بسیار رفت و ندیده‌ها بسیار کردیم
 پس کدامین جمعه می آیی که باشم روبرویت
 تا در آغوشت بگیرم اشک شوق از دیده بارم
 تا نشیند شبنم اشکم بزلف مشک بویت
 بوسه‌ها سازم نثار آن لب لعل ملیحت
 تا نفس سازم معطر ز آن نسیم تار مویت
 گه ببوسم طره مشکینت ای سرو دل آرا
 گاه ببوسم گونه و غبغب گهی زیر گلویت
 بیش از این غیبت مکن بگذشت عمر عاشقانت
 حیف باشد گر نبینند روی رخسار نکویت
 گر بدانستم کجایی گرچه مرغ بی پرستم
 پر زنان افتان و خیزان آمدم من تا به کویت
 یا بگو اندر کجایی یا بیا ای مونس جان
 تا کنم کسب آبرو من بیشتر از آبرویت

ای توکل ترسم آخر روی ماهش را نبینی

یا زند سنگ ستم چرخ جفا چو بر سبویت

«عطر حضور»

✍ غلامعلی توکلی

شدیم پسر و ندیدیم رویت ای مهدی

زفتاده نجستیم کویت ای مهدی

هزار غنچه شکفت و جهان معطر شد

نه از یکی بشنیدیم بویت ای مهدی

نگر که غیبت طولانی و فراق تو کرد

سیاه روز مرا همچو مویت ای مهدی

پیمبران که همه غرق خلق و خو بودند

نبود غیر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خویت ای مهدی

چو مرغ در قفسم سالها و می خواهم

که بشکنم قفس آیم بسویت ای مهدی

چه کس انیس تو و همدم است و با که کنی

سوال و پرسش و هم گفتگویت ای مهدی

چه خوش بود لب لعلت هزار بوسه زدن

سسپس نشستن در روبرویت ای مهدی

بسیا که وقت نجات است دین و قرآن را

چنان که هست به دل آرزویت ای مهدی

چو بلبلان چمن نغمه زن توکل شد

که عاشق است به روی نکویت ای مهدی

«لبخند خورشید»

مهدی نظامزاده

پنجره سیاه شب باز شد

و سفیدک‌های ستاره‌های چشمک زن سر از این پنجره بیرون آوردند و

شیشه سفید این پنجره سیاه - مهتاب - لبخند زد

و من دوباره تنه‌ایم

غم‌گینم

بی‌کس

و خیره به ماه تو می‌اندیشم

تا تو بیایی

پنجره‌ی پلک چشمم رو به ماه باز است

ولی چار چوب این پنجره فرو می‌ریزد

و تو نمی‌آیی

دوستت دارم - بیا -

این که می‌نویسم از ته دل تنگم است

در انتظارت خواب را بر هم می‌زنم

رؤیای تو را می‌بینم

که بیایی

خوب من! هر غروب جمعه چشمم به وسعت آسمان است

تا شاید وسعت نگاه تو را ببینم

نیست

تنهاتر

غمگین تر

بی کس تر

از من در زمین

بی تو

آسمان - ماه - ستاره و نگاه معصومانه و ملتمسانه‌ی من

تو را با سکوت نعره

فریاد می‌زنند

و می‌دانند که می‌آیی ولی کی

نمی‌دانم

شاید الان - شاید فردا - شاید

تا مجنونتر از مجنون نشده‌ام

ای لیلای دل من

بیا

لیلا! مجنون منتظر است

من تو را می‌خوانم

من تو را می‌خواهم

من تو را می‌فهمم

من نمی‌توانم - واژه‌های لال - تو را بسرایم

تو وسیعتر از دریای واژه‌های لال منی

ای هزاران اقیانوس واژه‌های گویا



تلفظ نامت آسان است « م ه دی »

م، ماه رویت

ه، همیشه جاویدا!

د، دوستت دارم

ی، ایمان من!

ابجد نامت (= ۵۹)

را در « اوج موج (= ۵۹) » می نویسم که

هر روز در ساحل دریای دل آنرا بخوانم

و در آخر بگویم «تنها» یم

بیا

نامه‌ای به یوسف زهرا علیها السلام

«دل بسته یوسف زهرا (ع)»

ز. شمسی

به دنبالت می‌گردم و نمی‌یابمات

عاشقت شده‌ام و از من دوری می‌کنی

دلم را به تو بسته‌ام و تو دل نوازی می‌کنی

در انتظار رویت هستم و تو از من رخ می‌پوشانی

برای دیدنت ندبه کرده‌ام مویه کرده‌ام،

پیراهن را به تن دریده‌ام،

برای دیدنت: کبوتر دلم طواف را شروع کرد. اما دریغ!

سفره شب را گسترانیده‌اند و ماه و ستاره برای دیدنت چشم براه

مانده‌اند

دلم بی‌تابی می‌کند چرا نمی‌آیی چرا اشکهای منتظرم را نمی‌بینی

ای درمان بی‌کسی‌هایم، و ای زلال آبهای بی‌کرانم

تو را می‌خوانم از انتهای عاشقانه‌ترین، ترانه‌های بی‌کسی

مهدی جان، دل ملوانیم را بنواز که تو ساحل آرامشی

مهدی جان: دست لرزانم به سویت دراز شده، رد نکن

و نگاه همیشه منتظرم را ببین و امیدم را ناامید مکن و ای پناه دل‌های

خسته! می‌جویمت. ای کس بی‌کسان می‌خوانمت و ای امید ناامیدان

برای آمدن باران صدایت می‌زنم مهدی من! بروی جاده‌های شب، غبار

بی‌کسی نشسته و تو آن بارانی که درمان همه‌ی بی‌کسی‌هائی

استجابتم کن که امیدم خواهد شکست و دستم را بگیر که اشکم



خواهد چکید!

برای ندیدنت اشک ریخته‌ایم و شاید تو نیز اشکهای مروارید
گونه‌ات را برایمان به یادگار گذاشته‌ای، می‌بوسم دستان پر مهرت و
تقدیم می‌کنم گل بوسه‌های عشق را

برای استجابت لحظه‌های بارش باز هم آمینی بگو مهدی جان!

نامه‌ای به یوسف زهرانی



«فریاد»

م . مقدادی

تقدیم به گل نرگس زهرا علیها السلام:

اللهم بلغ مولای صاحب الزمان...

آقا جان! می بینی؟

نگاهها غم انگیز است خنده‌ها وحشت آور موسیقی‌ها آزار دهنده،
رنگها ملال آور، سلامها بوی فاصله می‌دهد، گریه‌ها بوی خودخواهی
احترام‌ها بوی تعفن نفاق و ستایش‌ها تصویرگر یک خودنمایی.

آقا جان! می بینی؟

دلها در هوای دیگری پرواز می‌کنند و چشمها گمشده دیگری را
جستجو می‌کنند و گوشها در انتظار آواز غریبه‌ها به انتظار نشسته‌اند و
دماغها از شنیدن بوی خیانت عاجز، دستها در تدارک وسایل ننگ و پاها
در استقبال خود زیستی و انگشتها راهنمای دیار نیستی، لبها در تب
بوسه توهم و اشکها ریزش در آسمان خیال را تجربه می‌کنند و لبخندها
در پی اشباع غریزه.

آقا جان! می بینی؟

موها در پیچش نهال خودخواهی و گونه‌ها خالی از سرخی حیا و
چانه‌ها سرگشته توجیه دندانها در پی گزیدن حقیقت و زبانها در
لیسیدن شهوت و دهانها در پی بلعیدن انسانیت.

آقا جان! می بینی؟

شکمها مشغول هضم ضعف، قصه‌ها به دنبال سوژه‌های عصر فضا و
شادی‌ها مشغول نواختن نت سرکشتگی و عقلها همچنان خاموش

آقا جان! پس توقف برای چه؟ بیا!



«زمزمه عشاق»

ز . باقری

هرچه گشتم بهتر از تو دلبری پیدا نشد

دلربایی سروری تاج سری پیدا نشد

غروب روز «جمعه» است و باز هم مثل همیشه دعای «سمات» را با اندوه بسیار می خوانم. چرا که در طول هفته روز شماری می کنم تا بیائی ولی وقتی «جمعه» می شود به امید دیدن رویت با شوق بسیار به مسجد می روم و در جمع دیگر عاشقانت «دعای ندبه» را زمزمه می کنم و وقتی مداحها با سوز بسیاری می خوانند: به خوبان سر میزنی مگه بدها دل ندارند؟ بی اختیار اشک در چشمانم جمع می شود و با خود می گویم: چه کاری باید انجام بدهم که از من راضی باشید و زیارت شما نصیبم شود.

با دعای «فرج»، «ندبه» شروع می شود. مولا جان! همه تو را «عارفانه» می خوانند و برای آمدنت «عاشقانه» دعا می کنند و اشک می ریزند و از تو کمک می خواهند.

و من هر لحظه زیر لب زمزمه می کنم

تا به کی غایبانه «عهد» بستن؛

و تا به کی غریبانه «ندبه» خواندن؛

تا به کی «توسل» هایمان بی دامن تو؛

«فرج» تو بی «استغاثه» ناشدنی است

تا به کی دور از تو «اشهد انک - حجة الله» گفتن

دعا تمام می‌شود و من شادمانه بسوی خانه می‌روم و آمدنت را
حتمی می‌دانم. ولی امروز هم مثل روزهای دگر گذشت و آرزوی
دیدنت به تاخیر افتاده.

باز هم برای آمدنت دعا خواهم کرد باز هم برای دیدن رویت اشک
خواهم ریخت و باز هم دعای فرج

می‌دانم با آمدنت دردها به پایان می‌رسد

دلها شاد می‌شود و من همیشه برای آرام کردن دل خود می‌خوانم

روزی تو خواهی آمد از کوچه‌های باران

تا از دلم بشویی غم‌های روزگاران

ای فرزند احمد! مولای من! امام زمانم! این تو و این دستهای

استیصال من.

این تو و این فریاد استغاثه من این تو و این چشمهای اشکبار من

به فریادم برس مرا دریاب و بیش از این هجران را بر عاشقانت روا

مدار.



«کیمیای محبت»

احمد رضا اصغری

سلام بر کسی که مهرش وفاست، در زمانی که محبت کیمیاست
یا مهدی جان! هنوز رفتنت معنایست بس عجیب که در باورم
نمی‌گنجد!

دیر است فراق را با همه دردهای نبودنت سپری می‌کنم و هنوز در
غم فراق حق‌ها حق‌پر سوز گریه‌هایم بغض آسمان را زخمی می‌کند.
رنج و غم نبودنت زخمی است که هیچ مرهمی بر آن موثر نیست مگر
نگاه پر مهرت.

به تو که می‌اندیشم یاد تو نگاهم را با تمام صبرهای دیرینه اش غرق
آب می‌کند و زندگی‌ام هنوز هم چشمان پر مهر تو را کم دارد. امروز
چقدر دلتنگم برای حق‌ها اشکی پر از شادی چه دلگیرم از خالی حجم
تو در وسعت نگاهم.

آقا جان! دوریت را چگونه تحمل کنم و با چه کسی از فراق تو
بگویم، آنقدر دلتنگی تو مرا می‌آزارد که تصمیم گرفته‌ام با کسی حدیث
دل بگویم. به سمت نسیم رفته و حرف‌هایم را به او گفتم. ولی او
حرف‌هایم را با خود برد، به سمت دریا رفتم تا قایقی بسازم و برای گفتن
حرف‌هایم به پیش تو آیم اما موج‌ها قایقم را شکستند. به سمت باران
رفتم ولی آنقدر اشک شرم بر من ریخت که نتوانستم سخن با او بگویم.
به شمع پناه بردم ولی هرچه گفتم او سوخت و سوخت و حرفی نزد و
از این دلتنگی من ماندم و حسرت نگاه تو کجائی؟

وقتی تو نیستی دلم هم دیگر با من نیست وقتی تو نیستی فریادم در
سینه‌ام نای انفجار ندارد، یا مهدی! روزها و شبهای انتظار را به کوچکتر
از ثانیه تقسیم کردم تا توان انتظار را داشته باشم. آقا جون جمعه‌ها را
می‌شمارم و هر جمعه چله نشینم تا باز آیی

«یا ابا صالح سر در قدم تو باختن چیزی نیست»

«این هدیه کوچکی ست از ما بپذیر»





«منشور هدایت»

رضا توکلی

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
سلام بر تو ای پسر پیامبر، سلام بر تو ای منجی عالم بشریت، سلام
بر تو ای پایان انتظار ستمدیدگان جهان و سلام بر تو ای امید ملتها، ای
نور، ای منشور، ای مهدی صاحب زمان. آیا به سوی تو راه ملاقاتی
هست؟

آیا امروز تو به فردایی می‌رسی که به دیدار جمالت محظوظ شویم؟
کی شود که از چشمه آب زلال تو ما تشنگان جرعه وصال بهره‌مند
گردیم که عطش به درازا کشیده است.

کی شود که با تو صبح و شام کنیم تا چشمانمان را به دیدارت روشن
گردانی؟ آیا ما خواهیم دید که به گردت حلقه زده و تو ما را رهبری
می‌کنی در حالی که زمین را پر از عدل و داد کرده‌ای و دشمنانت را
کیفری خواری و عقاب چشانیده‌ای و کافران خدا را نابود کرده و ریشه
ستمکاران را از بیخ و بن کنده‌ای.

بار پروردگارا تویی بر طرف کننده همه سختیها و غمها از درگاهت
یاری می‌طلبم و دادرسی می‌کنم پس به داد ما برس ای فریادرس
فریادخواهان و بندگان ضعیف و گرفتارت و ای خدای مقتدر، سید و
آقای ما را برای ما ظاهر گردان و اندوه و سوز دل ما را بر طرف گردان و
آتش قلبمان را فرو نشان.

بارالها ما بندگان حقیرت بی صبرانه مشتاق ظهور ولی توایم که یاد



آور تو و رسول تو ست. او را برای عصمت و نگاهداری و پناه دین و ایمان ما آفریدی تا قوام و حفاظ و پناه خلق باشد.

ای صاحب زمان! ما را دریاب که نه چشمه آب گوارایی داریم و نه زندگی آرام شبهای انتظار ما به درازا کشیده شده. ای فرزند پاکان آیا شب انتظار هم فردایی دارد با دیدار خودت به چشمان ما سر مه روشنی بکش که نزدیک است از تاریکی غیبت تو چشم انسانیت نابینا شود.

این مائیم که آماج تیرهای مصیبتها قرار گرفته‌ایم. آیا شکیبائی که خود زرهی آهنین است سودی دارد؟ پس قیام کن تا اینکه باز ماندگان فدایت گردند. باز ماندگانی که صبر و شکیبائی آنها به پایان رسیده و مصیبتهایی که بر مسلمانان وارد آمده آنان را از پای در آورده.

ای ولی عصر! آیا راضی هستی که زیر سنگ مصائب له شویم و بر سرمان دور زند عدالت رخت بر بسته و ظلم و ستم چیره گشته.

خداوند، یار و یاور تو باد، این رعیت را دریاب که پهنه‌های دشت و بیابان بر او تنگ شده و ذلهای آنان از شوق انتظار آب گشته آیا این همه گرفتاری و درد که بر انسانیت در طول تاریخ رفته، بس نیست؟ پس بنام عدالت و دین و انسانیت ظهور کن.

خداوندا از تو امید داریم که دولت با کرامت آن امام زمان را به ظهور برسانی و اسلام و مسلمانان را به آن عزت بخشی و نفاق و منافقین را خوار گردانی و ما را در آن دولت حقه اهل دعوت و از پیروان راه هدایت قرار دهی و به واسطه آن بزرگوار به ما عزت و کرامت دنیا و



آخرت عطا فرمایی.

خداوندا آنچه از حق به ما شناساندی به عمل آن هم وادار کن و آنچه
نشناخته ایم به ما بشناسان و بر محمد و خاندانش درود فرست و ما را
در مقابل این همه ناتوانی بافتحی سریع از جانب خود و ولی خود ما را
یاری فرما. به حق رحمت بی نهایت ای مهربانترین مهربانان عالم.

نامه‌ای به یوسف زهرا علیها السلام



«سوز فراق»

م. دستگردخواه

ای پادشاه خوبان داد از غم تنهایی

دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی

«یابن الحسن»

جز در خانه تو در نزنم جای دگر بی وجود تو نیم طالب ماوای دگر

ای پنهان‌تر از یوسف! و ای آشکارتر از خورشید! و ای زیباتر از دریا! و ای جاری‌تر از باران! تو را می‌شناسم و برای تو می‌نویسم. تو را چون یعقوب جستجو می‌کنم و همچون خورشید به خانه دلم دعوت می‌کنم. همچون دریا بر کرانه‌ات می‌نشینم و همچون بارانی تند چشم به راهت می‌باشم. تنهایی خود را با یاد تو می‌گذرانم و هر صبح جمعه با خواندن دعای ندبه در فراق تو می‌سوزم.

ای همه وجودم، فدای تو همه چیزم کی می‌آیی؟ کی می‌شود که دعای «امن یجیب» شیعیان به اجابت برسد؟ کی می‌شود که به دعای مادرت زهرا علیها السلام در پشت در، به دعای پدرت امام علی علیه السلام در زیر شمشیر زهرآلود، به دعای امام حسین علیه السلام هنگام شهادت بآلب تشنه برای گرفتن انتقام لبیک بگوئی؟ کی می‌شود که انتقام خدا حافظی امام علی علیه السلام را با ماجرای فدک از دشمنانش بگیری؟

یابن الحسن! برای تو می‌نویسم. یا مهدی! جانم به قربانت و درود خدا بر تو باد از تو کمک می‌طلبم و شکایت دارم از آنچه بر من

می‌گذرد. از سوئی به خدا پناه می‌برم و از سویی به تو.
 مسئله‌ای مرا آزار می‌دهد و دلم را مشغول ساخته است. عقلم را
 ربوده و نعمتهای الهی در نظرم تغییر کرده از مسئله‌ای که تو انم را گرفته
 و تحملم را برده به تو پناه می‌آورم و توکل بر خدای بزرگ دارم و در
 برآورده شدن نیازم از تو کمک می‌طلبم. چرا که از مقام والای تو در نزد
 خداوند بزرگ که سرپرست و مدبر و صاحب همه چیز است آگاهی
 دارم.

یا صاحب الزمان! از تو طلب وساطت و شفاعت نزد خدای بزرگ را
 دارم. و ای مولا! تو شایسته‌ای به این امر.

ای مولای من! حاجاتم را از تو می‌طلبم اگر چه در زندگی گناه دارم.
 ای مولای من! به فریادم برس و حاجاتم را قبل از گذشت زمان و
 بدگویی دشمنان برآور. از خدا برایم یاری و پیروزی درخواست کن تا
 به حاجات و آرزوهایم برسم و به امنیت و آرامش خاطر دست پیدا کنم.
 چون خدای بزرگ به هر کاری قادر است او مرا کافی است در اول و
 آخر هر کارم به او توکل و اعتماد می‌کنم. یا بن الحسن! حاجت من،
 رؤیت روی همچو ماه شماس است. چه می‌شود که همچون «یا قوت دهان»
 که سنی بود، همچون علی بن مهزیار، اسماعیل هرقلی و... مرا نزد خود
 دعوت کنی.

«قربانی عشق»

✍ محمد رضا باقری

محبوب جاودانه‌ام سلام

ای دوست بیا که بیقرارت هستم
هر شام و سحر میان میخانه عشق
انبوه گناهم دلت را خون کرد
سرچشمه اشک تو گناه شیعه است
خفاش صفت ز نور تو محروم
من که به گناه خود مباحات کنم
از قافله وصل تو گر جا ماندم

مشتاق رخ همچو بهارت هستم
من جام به کف در انتظارت هستم
شادم بخیال آنکه یارت هستم
شرمنده چشم اشکبارت هستم
دورم ز تو گرچه در کنارت هستم
کی مایه وجد و افتخارت هستم
پس‌وینده راه انتظارت هستم

از کوچه‌های دیدار تا قله‌های وصال راه درازی است که باید با عشق
پیمود و من به شوق دیدار تو کوچه‌ها را پشت سر می‌گذارم و می‌دانم
که یک روز، خورشید روی تو، مرا روشن خواهد کرد.

پس بیا و با آمدنت جهان را پر از عدل و داد کن. در این دنیا آرزویم
این است که قربانی عشق تو گردم و به مدت یک پلک برهم زدن روی
شما را ببینم که به واسطه این دیدار جان بسپارم تا هم دنیايم با دیدن
محبوبی چون شما به پایان برسد و آخرتم نیز با همین دیدن آغاز گردد.



«شیدای مهدی (عج)»

ف . مقدادی

ای یوسف زهرا بگو کی یاد کنعان می‌کنی

ای مهدی صاحب زمان کی رخ نمایان می‌کنی

مجنونم به خیال رویت

سلام بر خورشید انتظار، سلام بر هنگامه‌ی شیدایی. سلام بر معراج
عاشقی سلام بر استاد انتظار منتظرین و سلام بر مهدی (عج)
زیبا گل نرگس! باز به انتظار طلوع آدینه نشسته‌ام و در دعای ندبه‌ام با
اشکهایم عاشقانه فریادت می‌زنم، چشمانم بعد از «سمات» هر لحظه به
نقطه‌ای گره می‌خورد که شاید تو را ببیند، اما افسوس که از شرم
ندیدنت، آب می‌شود بر گونه‌های سرخ و سیلی خورده‌ام از فراق تو
می‌چکد.

من امروز، دیوانه وار، بی‌قرار، حتی مجنون‌تر از مجنون
می‌جویمت. در هر نفس از طلوع خورشید تا سلام ماه، از امروز تا
یافتن فردا مجنونم، می‌جویم ولی نمی‌یابم، عاشقم ولی می‌خواهم
آنگونه که تو می‌خواهی باشم، به دنبالت می‌گردم، اما تو را نمی‌یابم،
می‌دانی چرا؟

چون من اسیر هوی و هوس نفس هستم که رنگ زرین میله‌هایم
چشم را می‌زند و مانع می‌شود که تو را ببینم! دریافتم چرا نمی‌آیی!
امروز نیامدی، شاید فردا بیاید تا من، قفس را بشکنم، مانع‌ها را بردارم،

لک‌های سیاهی را از قلبم بزدایم و هستی‌ام را سرشار از عشق و پاکی
و توشه‌ام را خالی از رنگ و پر از یک رنگی کنم، تا بیایی
کاش آرزوی لحظه‌ای با تو بودن، رویا نبود
کاش روی نرگست چشمانم را می‌ربود
کاش عاشقی را در مکتب عشقت بیاموزم
کاش شاگرد اول کلاس عشقت بودم
و کاش شهر خدا را بلد بودم.

من منتظرم و به تو می‌اندیشم و اندیشیدن به تو ارتعاش وجودم را
افزون می‌کند و قلبم به لرزه می‌افتد، فریاد انتظارم هر صبح و شام عشق
را می‌رباید و فریاد بر می‌آورد:
«کعبه شد از غم هجران تویی تاب، بتاب»



«حسرت دیدار»

ب. محسنی

سلامی به لطافت گلبرگ‌های گل نرگس
سلامی به معنای یک دسته گل یاس، طراوت شب‌نم، لطافت باران،
سلامی به نجیب‌ترین و مقدس‌ترین احساس، بارزترین مصداق
جوانمردی و قلّه ایثار.

دلم در حسرت دیدارت می‌گدازد و چشمانم اشک‌بارتر از همیشه از
ثانیه‌ها ایراد می‌گیرد.

فلسفه بودن را چه بنامم؟ نامی برتر از «اضطرار» نمی‌یابم، ای
واژه‌های خون‌رنگ من، شقایق قلبم آشفته‌تر از همیشه به لبخند نسیم
بی‌اعتنایی می‌کند و دل تنگی چون پیچکی لجوجانه از دیوار دلم بالا
می‌رود.

اینک محراب ابروانت کجاست؟ تا نگاهم در آنجا نماز عشق گذاشته
و در قنوت، تنها «قائم» را بخواند.

در یک غروب جمعه دلگیر، عشق تو بار دیگر کوچه پس‌کوچه‌های
سینه تنگم را می‌پیماید و قلبم با این آشنا همدلی می‌کند. دل کوچکم در
حسرت و یک دست در خواب چون مشعلی به پاس وفای عشق تو
می‌سوزد. کویر چهره‌ام دیگر بار با باران اشک‌هایم سیراب می‌شود و
نفس در سینه حبس می‌شود فریاد در گلویم می‌شکند و یاد تو
لحظه‌های شیشه‌ایم را در هم می‌کوبد، ثانیه‌ها غریبانه و با شقاوت
می‌گذرند و من خالی از واژه اما لبریز از تو آرام می‌گیرم. به بهانه صفا



دادن به رؤیا خزان زده‌ام و ترنم روحم با سفری رؤیایی امید
خلاصی از دلتنگی می‌بندم ولی نمی‌دانم در این رویا توفیق دیدارت را
دارم؟ و یا حسرت این دیدار بر دلم سنگینی می‌کند.

تو از تبار گل و قبله عاطفه‌ای، تو سیمرغ قصه‌های در اندوه پیچیده
منی و اما من خسته کجا و آن بی‌نیاز کجا؟ من بیمار کجا و طبیب نگاه تو
کجا؟ اینجا فقط حسرت دیدار است و شررهای بی‌امان درد، باز این
منم بی‌کس و تنها، این من و فرهنگ بلند انتظار، شکوه بی‌نهایت اندوه،
حکایت بی‌پایان درد در مرداب هزاران احساس گنگ، این منم که بدون
تو دستانم را به درختان بی‌ریشه سپرده‌ام و آسمان شاهد من است. منم
عصاره حسرت منم ساده‌ترین رباعی همو همسایه پاییز.

اما تو کیستی، تو پاک‌تر از زلال چشمه‌سارانی، معصوم‌تر از
جوانه‌های سبز بهار، مهربان‌تر از آسمان بهار و نورانی‌تر از قطرات شبنمی.
و اینک من خسته‌تر از آسمان و تمامی شاخه‌های خزان زده، بی
صداتر از یک تار شکسته، مأیوس‌تر از نمی‌که پیمان‌ه چشم‌هایم انتظار
را کشیده. دیگر بار از تو می‌گویم و برای دستانت در دیوان قدیمی قلبم
غزلی به یادگار می‌نویسم اما

چگونه با دستان کوتاه این واژه‌های مثنوی بلند نگاه تو را بسرایم. تو
ای پاکی رودای صداقت آینه‌ها بنگر که چگونه در هجمه حسرت
همیشگی‌ام، چون ساقه خشکی می‌سوزم. من گم شده‌ام در حسرت
همیشگی قلبم و تو گم شده‌ای در میان اشک‌های من. و من بی‌تو چقدر
غریب غریبم.



«نسیم حیات»

ز . توکلی

ای پادشه خوبان داد از غم تنهائی

دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی

سلام بر خاتم اوصیا و مفخر اولیا، کوکب درخشنده ولایت و

خورشید فروزان امامت

مهدی جان! چه بنویسم از دلهای پر درد و چشمان منتظر. یا اباصالح.

درون این سینه پر درد، غمهای گران نهفته است جامعه بشری در زیر

چکمه های ظلم و ستم حیات خود را از دست داده است. دشمنان اسلام

دائما به دنبال این هستند که جوانان را از راه حق و حقیقت بدور سازند

و به منجلاب فساد و بدبختی سوق دهند و منتظر جرقه های هستند تا از

گاه کوهی بسازند و قلب رهبر عزیزمان را به درد آورند مگر ستم

چگونه است.

مهدی جان! استکبار جهانی در این هدف می کوشد که جوانان، این

قشر آسیب پذیر جامعه را به جای پاکی ها و خلاقیت ها در دریای

بیهودگی و پوچی غرق کنند و به جای افکار عالی و انسانی، افکار فاسد

و حیوانی را جایگزین کنند.

مهدی جان! قدم به چشم ما بگذار چرا که در تاریکی های استبداد

ظلم و بیداد در انتظار سپیده نور عدالت لحظه شماری می کنیم.

یا مهدی! نظری بر ما کن که در زیر فشار هوای کشنده اختناق برای

ورزیدن نسیم حیات بخش آزادی دل خوش کرده ایم.

«یا اباصالح مددی»

«کعبه مقصود»

مهدی نظامزاده

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست

منزل آن مه عاشق کشر عیار کجاست

هر سر موی مرا با تو هزاران کار است

ما کجائیم و ملامت گه بیکار کجاست

ساقی و مطرب و می جمله مهیاست ولی

عشق بی یار مهیا نشود دلدار کجاست

بنام او

همه هستی مان را که ذره‌ای از لطف بی‌نهایت اوست خاک مقدمت
کردیم شاید بیائی و لحظه‌ای بر این خاک تیره پای عنایت گذاری، اگر
بیائی چشمان همیشه منتظر نرگس توتیای خواهد یافت که جهانی را
روشنی تواند بخشید و غافله هستی راه تواند یافت.

ای مهربان‌ترین! ببین که از اشک سرشاریم، ببین، که مرغ دل‌مان در
آسمان آرزوها بال و پر می‌زند، ببین که داستان نیازمند جز در آستان تو
اجابت نمی‌یابد، پس بیا و شبهای تنهایی دل‌مان را که در هر گوشه‌اش
هزاران یلدا خفته است ستاره باران کن.

مولای من!

دل‌های مشتاق در انتظار جوانه زدن کلمه حق و درخشش ستاره عدل
تواند.

موعود! دیر هنگامیست که آرمان انتظار را به کوله بار صبر و یقین بر

دوش می‌کشیم و از ترنم آوای ظهور سر خوشیم و هر صبح و هر
 شام یاد طلوع تو را در سینه می‌پرورانیم و پرتو چهره تو را در دیده
 نقش می‌زنیم.

ای امید بی پناهان ای یادگار آل یاسین و ای همیشه بهترین!
 بیا و روزه داران غیبت را به افطار فرجشان مهمان کن و فضای عهد و
 انتظار را دستی برافشان.

چه باشکوه است نقطه آغاز آمدنت روزی که ۳۱۳ ستاره نورانی گرد
 آفتاب رخت نورانی گردد روزی که تو می‌آیی شمیم دلنشین کلامت و
 عطر گلستان جمالت جهان را باغ جنان خواهد کرد آسمان عطر خدا
 می‌گیرد و گلها همه نرگس خواهد گشت بذر صفا در کویر تشنه دلها
 می‌روید و ایام آدینه خواهد گشت.

اینک ای کعبه مقصود! ای پرچم بر افراشته ای دانش ریخته و انباشته
 ای فریاد رس بی کسان و درماندگان و ای رحمت بی کران ما در انتظار
 چنین روزی لحظه شماری می‌کنیم تا تو بیایی و واژه انتظار را از
 قاموس حیات پاک کنی به امید جانفشانی در صبح ظهورت.

«غرق محبت»

سلمان رجایی

السلام علیک یا اباصالح المهدی

مهدی جان!

تو که گوشه چشمت غم عالم ببرد حیف باشد که تو باشی و مرا غم ببرد

قبل از اینکه دریچه غم انگیز قلبم را بگشایم و از درد دل و درد
خانمان سوز جدائی برای شما صحبت کنم اول قلب خود را با خنجری
از محبت می شکافم و اولین قطره خون خود را به دست نسیم دلنواز
می سپارم.

این سلام گرم من به شماست سلامی که از اعماق قلب خسته ام پر
گرفته و به روی شما، سنگ صبورم، اوج می گیرد. امیدوارم که قلب شما
سلام مرا با مهربانی «علیک» گوید.

مهدی جان! وقتی در روز روشن پرده آسمان را کنار زدم و در هوای
آزاد خیال پا به عرصه آسمان نهادم و سراپرده وجود را از روی خوب
خورشید بیرون کشیدم مانند ماهی ای که انگار تازه به دریا انداخته شده
و جان تازه می گیرد. من هم وقتی اراده دیدن روی خوش خورشید را
نمودم جان تازه ای گرفتم.

ولی مهدی جان وقتی خواستم نگاه محبت آمیزی به شما بکنم، به
شما که روی تان همانند خورشید نورانی و زیباست، ولی چهره شما از
شدت نورانیت پیدا نبود از روی تلاطم و تپش شدت نور را کنار زدم و

در تنهایی و جودم شما را پیدا کردم.

چشمانت چون یاقوتی در صدف، در اعماق دریا‌های عرفان برق می‌زند و قلبت همچون ارغوان پر از صفا و معرفت است و دستانت که بوی خوش دستان عزیز سفر کرده‌ای را می‌دهد. آری همان گل یاس مظلومت.

آقا جان کجایی که بیایی و انتقام صورت کبود مادرتان و خون جدتان امام حسین علیه السلام را بگیرید و به این همه ظلم و ستم که بر سر دوستان و منتظران شما می‌آورند پایان دهی و جهان را از عدل و احسان خود پر کنید.

مولا جان! زبانم قاصر است و شرمنده روی شمایم حتی از این هم شرمنده ام که چگونه بنویسم دلم برایتان تنگ شده است.

مهدی جان! می‌دانم که بنده خوبی برای شما نبوده‌ام و لیاقت آن را ندارم که چهره نورانی شما را ببینم ولی چه کنم که خیلی دلم برایتان تنگ شده و می‌خواهم برای یک لحظه هم که شده چشمان گنه کار مرا به جمالتان منور کنید.

آقا جان به جان مادرتان و به پهلوی شکسته او، این رؤیا را برای یک لحظه هم که شده برایم زنده کنید. به امید روزی که چشمهای گنهکارمان به جمال شما نورانی شود.

من از بهترین بهترینان و مهربانترین مهربانان، ظهور عشق را با مکمل زیبایهایش می‌خواهم.

به امید روزی که بیائی و آرام تکیه بر دیوار کعبه دهی و همه را با
ندای «انا بقية الله» بخوانی و قلبها را مالا مال از عشق به خود کنی و مردم با
ندای «يا ثارات الحسين» به شما لبیک گویند.

تقدیم به آنکه آفتاب مهرش در آستان دلم هرگز غروب نخواهد کرد

ای پادشه خوبان داد از غم تنهائی

دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آئی

دائم گل این بستان شاداب نمی‌یابد

دریاب ضعیفان را در وقت توانائی

ای درد توام درمان در بستر ناکامی

وی یاد توام مونس در گوشه تنهائی



«وارث نیکی‌ها»

حسنعلی محسنی

مولای من، گفته‌اند روزی خواهی آمد، ندای توحید بر لب، ردای رسالت محمد ﷺ بر دوش، ذوالفقار عدل علی علیه السلام بر دست و شجاعت حسین علیه السلام بر سینه. آمدنت را به آدینه نشان آورده‌اند و به این نشان عاشقان و دل باختگان کوی تو، هر آدینه را به سپیده آدینه‌ی دیگر زینت داده‌اند و چشم به راه تجلی قامت رعنایت، سجده بر انتظار سائیده‌اند.

مولای من، دل دادگان رویت، هر شام و سحر، میان میخانه عشق، جام به کف، در انتظار وصل تو، چشم به در دوخته‌اند تا از در، در آیی و باده‌ی وصلت را نثارشان کنی، مولای من، اگر دل عاشقانت، از هر هجری آزارد و اگر نبودنت در میان جمع عشاق، شرنگ دل مردگی را به کامشان فرو می‌ریزد، بدین خاطر است که همه دل‌های مشتاق این تلخی را به حلاوت ظهورت، به جان و دل خریدارند.

مولای من، چه می‌شود اگر شبی در بزم تو باده بنوشیم و دیوانه و مست، از غم پنهان خویش بخروشیم، چه می‌شود اگر آدینه‌ای رخسار زیبایت را به جهانیان بنمائی و علم ولایت را در فراسوی عالم هستی، به اهتزاز در آوری و ندا در دهی که: ای زمینیان، ای خاک‌کیانی که وجودتان بی‌قدر، به کجا می‌روید؟ چه می‌خواهید و به دنبال چه هستید؟ من آمده‌ام، من آمده‌ام، من آمده‌ام و تبر ابراهیم را بر شانه گرفتم تا بتهایی را که شما، خود به دست خویش در بتخانه زمان، تراشیده‌اید و

به پرستش در آورده‌اید، نابود سازم، من آمده‌ام و عصای موسی را بر کف گرفته‌ام تا با هیبت و شکوهش، از ده‌های نفستان را به خاموشی در آورم. من آمده‌ام ناقوس عیسی را بر دست گرفته‌ام تا شما را از خواب غفلت و فراموشی تان بیدار سازم و غبار رخوت و سستی وجودتان را از درون و بیرون تان، بزدایم. من آمده‌ام، سوار بر مرکب نور، تا در کشتی هدایت و ولایت، شما را به ساحل نجات رهنمون سازم. من آمده‌ام قرآن محمد ﷺ بر لب، صدایتان می‌زنم و ندا در خواهم داد که بیایید. بیایید و بیدار شوید، بیایید و هوشیار شوید، بیایید جدا شوید، بیایید رها شوید، بیایید آزاد شوید، بیایید آباد شوید. بیایید و برای همیشه تاریخ، انسان شوید و انسان باقی بمانید. بیایید که من آمده‌ام صاحب عصر، ولی و حافظتان، قائد و ناصر تان، دلیل و راهنمای تان آمده‌ام شما را به سوی هدایتی جاوید، مدینه‌ای فاضله، فراسوی روشن و حیاتی نوین، رهنمون سازم.

مولای من! از ما بپذیر که دل تنگ تماشای سیمای نورانی تویم، از ما بپذیر و ما را دریاب که راه گم کردگانیم. کشتی شکستگانیم، و از بود و نبود دنیا حیران، شمع هدایت می‌جوئیم تا بارگاه نور را بیابیم.

مولای من، از ما بپذیر و به ما از نگاه مرحمت بنگر که چنان غرق در خویشتن زنگار بسته‌ی خویشیم که حضور روحانی تو را احساس نمی‌کنیم.

مولای من! از ما بپذیر که دردمندان و ستم‌دیدگان عالم، چشم به راه

ظهور نشسته‌اند تا روزی از حجاب در آییم و تو نیز از افق سرزمین حجاز، بر بلندای کعبه، ظهور کنی و جهان را به عدالت پیرایی.
 مولای من! داد من از بی داد زمان است، فریاد من از این هنگامه‌ی پر شور و غوغاست، در این زمانه که هر فریاد، فریادرس دیگر را، در فراسوی زمان و مکان، به یاد می‌آورد، در این دنیا، که هر آن، بیدادی دگر و ستمی تازه بر پیکره‌ی نسلها، تازیانه می‌زند، و در این روزگار که هر لحظه‌اش قابیلی نوین، پای بر عرصه زمان می‌گذارد و هابیلی مظلوم را می‌آزارد، در این اثنا که زهر تلخ دشمنی، در خون فرزندان آدم می‌جوشد، در این دوران که نامردانش به نامردی، عصا را از دستان کور می‌ربایند، فقط نام و یاد توست که قلبهای مان را به آرامش در می‌آورد و آیه شریفه‌ی (و نرید ان من علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الائمة و نجعلهم الوارثین) را فرایادمان می‌آورد.

بیا، بیا که دیگر طاقتمان به آخر رسیده و هر آن منتظریم تا مقدمت را گل باران کنیم.
 مولای من!

یک شب از دور ترین نقطه افلاک بیا

ای که تو ساکن شده بر عرش بر این خاک بیا

«تشنه دیدار»

سید علیرضا طباطبائی

سلام مهدی جان، مهدی جان ظهور کن، تا تو را ببینم. من خیلی می‌خواهم تو را ببینم.

مولای مهربان! خیلی به مسجد جمکران آمدم و با تو حرف زدم و نامه برایت نوشتم و در چاه انداختم و از تو حاجت گرفتم شما خیلی خوب و مهربان هستی وقتی که اسم مسجد جمکران را می‌شنوم بدنم می‌لرزد و آرزوی آمدن به آنجا را دارم.

ای مهدی جان! ای آقای خوب و مهربان! من خیلی خیلی شما را دوست دارم امیدوارم روی نورانی شما را ببینم. آرزویم دیدن روی شماست آقا جان همیشه به یاد شما هستم و از شما کمک می‌خواهم. شما خیلی خیلی مهربان هستید، من از شما خیلی حاجت گرفته‌ام یک شب خواب شما را دیدم که جمکران بودم از شما کمک می‌خواستم و شما به همه عنایت می‌فرمودید. ای امام زمان علیه السلام لطف‌های بی‌کرانت را از ما دریغ مفرما!

«پرواز به سوی محبوب»

✍️... باقری

همیشه فکر می‌کنم کی می‌آیی از سفر

تو ای بهار عاشقان، عزیز غایب از نظر

همیشه فکر می‌کنم تو کی می‌آیی از سفر

و پای در رکاب تو ۲۱۴ نفر

باز به انتظار تو جمعه غروب می‌شود

اگر بیائی از آن سفر چه خوب می‌شود

زکوچه خیال من باز عبور می‌کنی

تو قلب عاشق مرا غرق سرور می‌کنی

همیشه فکر می‌کنم به لحظه ظهور تو

به لحظه‌ای که می‌رسم به هاله‌های نور تو

اگر بیائی از این سفر همه نور و روشنی

به این دل شکسته‌ام آتش سوز می‌زنی

چون تو بیائی از سفر جشن سپیده می‌شود

سلام تازه می‌شود و عشق دیده می‌شود

ای قلم!

ای قلم! دیگر حرف‌هایت اثری ندارد چون که از آشنایم برای من

خبری نداری ای خدا این جمعه هم آمد و رفت و از یوسف فاطمه

خبری نشد.

«الهه سعادت»

ط. شمسى

ببین چه می‌کشد دلم همیشه انتظار تو

و آه می‌کشم تو را خوشا دمی کنار تو

ببین چگونه لحظه‌ها سیاه و سرد و بی‌صدا

عسبور می‌کنند و من همیشه بیقرار تو

شبى به خواب دیدمت الهه سعادت!

که من نشسته‌ام چه خوش به زیر سایه‌سار تو

سرودهام دو شعر، شعری از بلور و نور

یکی در انتظار تو، یکی به افتخار تو

مولای من سلام

اول از روی ادب ای گل خوش بو سلام

دوم از روی محبت با تو دارم یک کلام

در این دنیا آرزویم تنها این است که چشمانم به جمال پاک و نورانی

شما منور گردد و غیر این نیست آرزویی مرا شب و روز و ساعت و دقائق

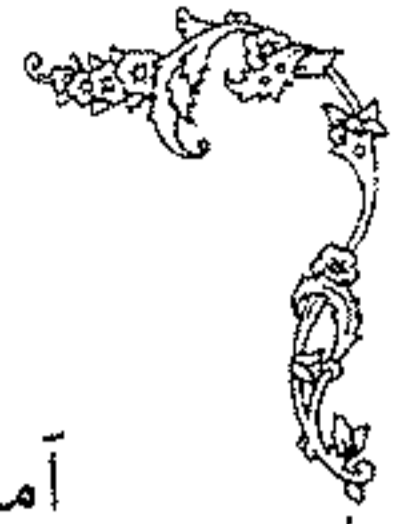
می‌گذرد و من به انتظار می‌مانم و هر جمعهای که می‌گذرد و شما را افتخار

دیدن نمی‌یابم شوق و اشتیاقم کم که نمی‌شود بلکه بیشتر نیز می‌گردد.

دوست دارم تا شما را ندیده‌ام از این دنیا دست نکشم تا به آرزوی

دیرینه‌ام برسم و آنقدر در کشتی عشق تو تا سحر می‌نشینم که یا به

عشقت برسم یا غرق دریا بشوم.



«شکست سکوت»

ز. شمس

آمدن تو!!!

به امید آن روز که می آئی!

می آئی! ولی آمدنت با خداست!

یک روز می آیی، ولی انتخاب آن روز با خداست!

بالاخره سکوت را می شکنی، ولی شکستن آن با اجازه خداست!

نمی دانم چگونه بنویسم از لحظه های بی تو بودن!

از ساعتها و ثانیه های بی تو بودن!

نمی دانم چگونه بنویسم از یاسهای خشکیده!

از شمعدانی های پژمرده!

از کبوتران خسته! کی خواهی آمد مولای من!

تا کی جمعه ها بیایند و بروند و تو نیایی؟

تا کی طعنه ها را باید تحمل کرد و چیزی نگفت؟

نمی دانم از تو بنویسم یا از گله های بی تو بودن!

نمی گویم آتش فراقی که به خرمن ما افکنده ای چه ها را سوزانده!

ولی بدان به آخرین امید دلهایی بسته ایم و آرزوها برای دیدنش داریم!

دلم را نذر کردم، در جاده جمعه ها بگذارم! که یک روز از غروب

جاده های سرد می آیی

چون دیده نرگس نگرانت بودیم

مهدی اگر از منتظرانت بودیم

ای کاش که از همسفرانت بودیم

با این همه روسیاهی و سنگ دلی

«شفابخش جانها»

ف. باقری

از کجا بنویسم تا گوشه‌ای از دلم را خالی کنم؟ نمی‌دانم.
اگر دردهای دلم را به آسمان بگویم اشک‌هایش را قطره قطره به
زمین خواهد ریخت.

اگر دریا بشنود موجهای خشمگین بر سر ساحل می‌کوبد تا راه
چاره‌ای برایم بیابند.

اما تو ای مولای من! می‌دانم که شفابخش دردهای منی، می‌دانم که از
آغاز تا پایان آن را گوش می‌دهی و مرادلداری خواهی داد. آقای من، من
جوانی هستم که دردها و رنج‌های بسیار کشیده‌ام. آنقدر که صبرم دیگر
بر سر آمده است اما اگر تو بیایی صبرم را چند برابر خواهی کرد.
آقا جان کی می‌شود که بیایی؟ بیایی و دست نوازش را بر سرم بکشی.
و با همدلی مشکلات ما را برطرف سازی.

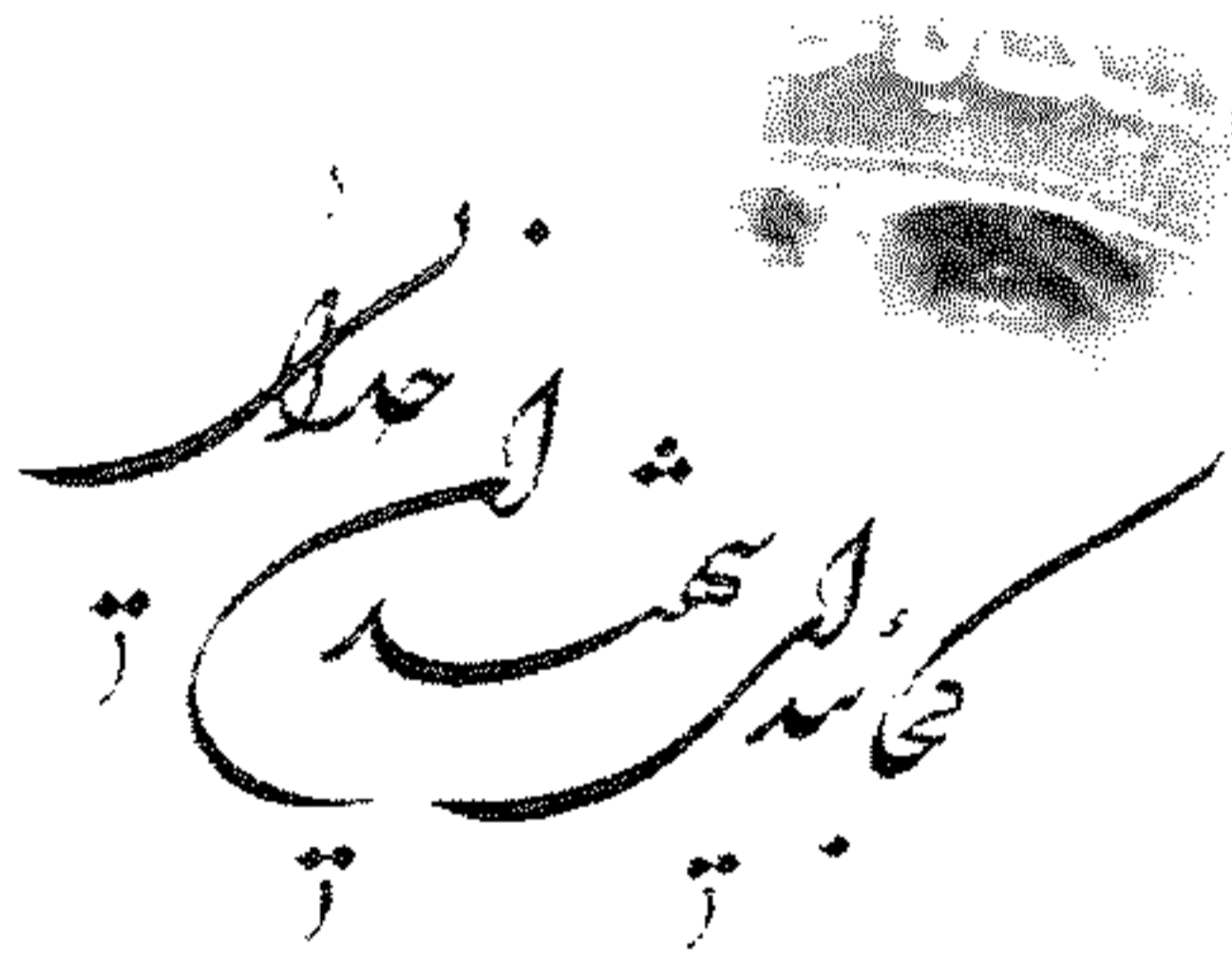
پدر پیری دارم که در بستر بیماری است اما ما امید خود را از دست
نداده‌ایم و با صبر و بردباری و توکل به خدا برای بهبود یافتن وضع
پدرم تلاش می‌کنیم و به دری از درهای خدا می‌زنیم و اکنون من با
نوشتن این نامه از شما درخواست کمک می‌کنم آقا جان!

تو را من دوست می‌دارم این را می‌دانی

زچشمان غریب من سخنهايم را می‌دانی



تو می‌دانی که جانم بستگی دارد به تو اما
چو آگاهی چرا یک لحظه پهلویم نمی‌مانی
تو را چون آب‌های پاک دریا دوست می‌دارم
تو را چون لاله‌های شاد صحرا دوست می‌دارم
پس از یکتا خدای خود تو را خواهم
تو را چون خدای خوب و یکتا دوست می‌دارم



«منتقم آل محمد ﷺ»

ز. سلطانی

مهدی جان! جهان در انتظار توست

سلام بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت ولی عصر صاحب

الزمان (عج)

ای منتقم! کاش می شد پس از سالها انتظار مسلمین جهان،

چشمانمان به جمال نورانی شما روشن می شد و لذت زندگی پس از

ظهور را می چشیدم.

ای کاش می آمدی و پس از قرنها انتظار قبر مخفی مادرتان را نمایان

می کردید و از نور جمالتان قبرستان بقیع را روشن می نمودید.

کاش می آمدی و انتقام خون مادرتان زهرا را می گرفتید، انتقام خون

محسن شش ماهه، اول شهید محراب، ابا عبدالله الحسین، علی اصغر و

علی اکبر و کلیه شهیدان کربلا.

خیلی دوست دارم زمانی را ببینم که شما انتقام خون پاک بزرگترین

مردان خدا را می گیرید، همچنین خونهای پاکی که در سرزمین مقدس

بیت المقدس بر زمین ریخته می شود. اما می دانم که انتقام تمام این

خونهای پاک و بیگناه را می گیرید و با ظهور خود دین اسلام را از

چنگال منافقان و مزدوران غاصب نجات می دهید، به امید آزادی قدس

شریف به دست شما و نجات کودکان بی گناه از دست اسرائیل غاصب

گفتم شبی به مهدی از تو نگاه خواهم

گفتا که من هم از تو ترک گناه خواهم



«دریای کرامت»

ف. باقری

«خسته گان عشق را ایام درمان خواهد آمد»

مهدی جان! گلهای قلبم پژمرده، باغبان دلم خسته، دریای امیدم خشکیده، پرستوی چشمم زخمی، مدرسه عشقم تعطیل، اقیانوس آرزوهایم طوفانی است و چشمهایم بارانی، عنایتی فرما.

ای گل نرگس! ای دریای کرامت! دوستت دارم قلبم به نام تو بتپید و با نام تو آرام گیرد و با نام تو زندگی کند.

بامید روزی که بیایی و جهان را پر از عدل و داد کنی. دوستت دارم و عشق به تو، عشق به تمام خوبی هاست.

مهدی جان گلهای قلبم را شاداب کن. و باغبان دلم را زنده کن. وقتی قلب راضی باشد یعنی دنیای وجودم راضی است. و این ممکن نمی شود مگر اینکه قدمهای مبارکتان را سرمه چشم ما کنی و زودتر

بیایی

گر پرده ز رخ باز نماید مهدی

ای شیعه چنان منتظر مولا باش

از خلق جهان دل برباید مهدی

گوئی که همین جمعه می آید مهدی

«منادی عدالت»

ل. نوری

ای ولی عصر! ای مهدی موعود (عج)

همه شیعیان و دوستانت آرزومند و منتظرند که بامداد سعادت آنها و همه مردم جهان طالع شود، و با قیام تو تمام دردهایمان درمان پذیرد، و عوامل محرومیت و ناکامی و بیچارگی در همه جا از میان برود، و پرچم توحید و عدل و صلح اسلام در سر تا سرگیتی به اهتزاز در آید.

ای موعود! با قلبی سرشار از نشاط، انتظارت را می کشیم که با ظهورت ابرهای تیره ظلم و ستم و فساد را از افق عالم کنار زنی و در عالم برادری و آزادی واقعی برقرار و احکام عالی آسمانی را اجرا نمایی و بشر را بسوی هدف شریف انسانی راهنمایی فرمایی.

یا مهدی! با وجود مبارکت همه به آینده جهان خوش بین هستند و تنها وجود نورانیت است که نشاط بشر را نگاه می دارد و او را امیدوار می سازد.

ای نوید دهنده! ترس و هراس و وحشت همه را ناراحت و در فشار گذارده و فشار اخلاقی و بی عفتی و فشار طغیان و شهوت همه را به ستوه آورده پس بیا تا با نهضت بی مانند خود بنیان شرک را ویران و اساس توحید و یکتاپرستی را محکم و استوار سازی.

بی تو خورشید در افقهای غم فرو می رود بی تو یاسها شکفتن نمی دانند، بی تو گلهای نرگس عطر پریشانی و زمزمه زندانی سر می دهند، حالا اگر تو بیائی از طلوع تا غروب از شفق تا فلق دسته دسته آیه های نور خواهد آمد. «به امید جانفشانی در صبح ظهورت»

«دل داده جمکران»

و. حسینی

من کودکی شش ساله هستم وقتی که از مادرم در مورد شما سؤال می‌کنم و می‌گویم مادر جان مسجد جمکران کجاست؟ مادرم می‌گوید: مسجد جمکران نزدیک قم است و به دستور امام زمان (عج) بنا شده است.

دلم می‌خواهد که به این مسجد بروم و در آنجا دعا کنم که شما زودتر ظهور کنی من در خانه کارهای خوب انجام می‌دهم که شما راضی باشید و شب خواب شما را ببینم.

«نذر تنهائی»

م . محسنی

دلَم می خواهد هر چی که دارم نذر امام زمان کنم؛ نذر تنهائی آقا، همه چیز را فداش کنم

سلام، سلام بر آقای بزرگواریها، سلام بر آقای صبوریها، سلام بر آقای تنهائیها، آقا جون! دوباره با کوله باری از غم و گناه به سویت می آیم زیرا می دانم پیش هیچ کس نمی توانم اینقدر راحت حرف بزنم، پیش هیچ کس نمی توانم دل تنگی های خود را بازگو کنم. هیچ کس نمی تواند شفاعتم را بکند ولی باز در ته دل می گویم من که لیاقت ندارم، شما شفاعت یاران را می کنید نه من!

آری، شفاعت شهدائی که روی مزار پاکشان نوشته اند؛ که می توانند دیگران را شفاعت کنند. ولی آقا جون! پس ما چی، ما گناه کارا! ما که هیچ جایی را نداریم هیچ جایی را هم بلد نیستیم و با روی سیاه هم نمی توانیم در ب خونه خدا را بزنیم.

«به خوبها سر می زنی مگر بدها دل ندارند»

امروز هم گذشت و تو نیامدی و دل من هنوز بهانه ات را می گیرد. و این بار دارد نشانی ات را از پرنده ها می گیرد، آری از پرنده هایی سبک بال و پاک که همیشه رهروی راه ابدیت تو بوده اند و هستند، پرنده گانی که روزی به وسیله تو آزاد و سبک بال و پیروز در آسمان به پرواز در آمدند.

اگر آقای عزیزم! آقای مهربانم! را ببینم به او می گویم جمعه ها صداها



نگاه بر آسمان خیره می‌شود، جمعه‌ها صدها دل منتظر، از شوق بسر
 آمدن انتظار، در قفس تنگ سینه‌ها برایت می‌تپد.
 بارها به خود گفتم به دنبال این دنیای فانی نرویم، اما نشد، آقا جون!
 تو رو به آبروی خانم فاطمه زهرا علیها السلام قسمت می‌دهم که شب اول قبر ما
 را کمک کنی، دستمون رو بگیر، آقا جون! خیلی دوستت داریم ولی
 گناهانم رو جلوی حرفامون را گرفته و همیشه یک چیزی گلومون را
 چنگ میزند که آقا را به حق مادرشان قسم دهید.

سرمایه محبت زهراست، دین من
 من دین خویش را به دو عالم نمی‌دهم
 بگو تا به کی بنشینم چشم براهت تا بیائی
 تا به کی داد زخم گریه کنم تا تو بیایی

«پرواز به سوی محبوب»

ط. باقری

یوسف فاطمه!

در شأن و مرتبه بدل و نظیر نداری و از هر خوبی، شما آقا خوب تری، به راستی چه کسی می گوید: که جدائی و فراق انسان را دچار درد نمی کند و صبر و طاقت عاشقی را از دستش نمی دهد.

ای چشم به راه (جاده) نگاه کن و دلتنگی مکن، که خورشید همیشه پشت ابر نمی ماند. ای آقای من! این جمعه هم آمد و شما نیامدید. روزها را می شمارم تا جمعه دیگر شود.

در جستجوی دلدار می گشتم و در کمالات بی نظیرش تفکر می نمودم شنیده بودم که او دریای بی ساحل محبت و وفا است خود به محبت اقتدا می کند و رابطه عشق را ایجاد می نماید و دل آرائی او نامحدود و زبان از وصف او عاجز.

شنیده بودم که او معدن صفا، وفا، کرامت و فضایل اخلاقی است زمزمه محبت او بر لبانم نقش بسته و سراسر جانم را آتش زده بود شنیده بودم که هر کس به او کوچکترین محبتی نماید در پاسخ چندین برابر در حقش بزرگواری خواهد نمود و هر کس یک گام به سوی آستان او بردارد او مشتاقانه به استقبالش می شتابد آنها را به آب حیات وصالش آرامش می بخشد. لذا شبی زیر آسمان نشستم و جذبه‌ی آن محبوب، دستهای مرا چون گدایی ناچیز بالا آورد و شعله آن حبیب، زبانم را به سخن باز کرد و از اعماق قلبم و روح فریاد برآوردم:

«مولای عزیزم. دوستت دارم بیا و جهان را با نور وجودت روشن گردان.»



«چشمان منتظر»

ف. پاتینی

گر بر سر کوی دوست راهی دارم در سایه لطف او پناهی دارم

سلام ای پاک‌ترین آیه حق. سلامی از اعماق قلب تاریکم می‌فرستم
تا شما آن را جلا دهی، آقا جان! تا کی قلبم را آرام کنم و وعده آمدنت را
بدهم. تا کی شبها به انتظارت بنشینم تا دری را به رویت بگشایم.
همیشه فکر میکنم جایی که مظلومی از ستم ظالمی ناله میکند شما
آنجائی و می‌بینی، پس چرا نمی‌آیی و به این ستم‌ها خاتمه نمی‌دهی.

برای آمدنت قرنهایت که این مردمان کوچه‌ها را آزرین می‌کنند آیا
روز تولدت به چشمان منتظرانت نگریسته‌ای؟ که چگونه شاد و
خوشحالند. آیا اشک‌های حلقه زده در چشمهایشان را دیده‌ای؟
لبهایشان پر از زمزمه‌های عارفانه، حتما شنیده‌ای با تو حرف می‌زنند و
از تو می‌خواهند که بیائی.

می‌دانم در عشق بازی به تو هیچ اعتباری نداریم، اما دل و قلبی داریم
مخلص و سرمست از وجود تو. کاش بیایی و ما همراهات دنیایی از
سکوت را برهانیم و به عشقمان اعتبار بخشیم. وعده داده‌ای که یک
روز جمعه می‌آیی. بیا هر جمعه که می‌گذرد دلمان بیشتر هوای تو را
می‌کند. کاش جمعه دیگر روز آمدنت باشد. می‌دانم آنقدر گناهکاریم
که لیاقت دیدن روی تو را نداریم اما قلبمان به عشق تو می‌تپد یا
صاحب الزمان!

ای گل نرگس! بغض کبودی در گلو داریم بیا و با آمدنت نفس مزرعه را تازه‌تر کن. تاکی به افقهای دور دست بنگرم و جز سایه‌ای مهرآلود هیچ نبینم. ای یوسف زهرا! آیا راهی هست تو را ملاقات کنم. چه سخت است بر من که همه را ببینم ولی تو را نبینم. به امید آن روز که تو از پشت دیوار کعبه بیرون بیائی و ندا سر دهی «انا المهدی» به آن امید، امروز نگهدارنده این انقلابیم.





«سپیده امید»

ف. توکلی

«یا صاحب زمان ادر کنی»

سلام بر مهدی فاطمه علیها السلام، گل بوستان محمد صلی الله علیه و آله، فاتح بزرگ جهان و مدار عالم امکان، نمونه کامل انسانیت و آینه تمام نمای حقیقت. یا مهدی! برایت می نویسم از دلتنگی های زمانه، بغضهای خشکیده در گلو، چشمانی که هر روز در انتظار جمعه موعود و طلوع سپیده امید و شکفتن فجر نور عدالت و نور باران شدن سراسر گیتی و همه گیر شدن عدل و مساوات را در تمام محورهای لحظه شماری می کند.

مهدی جان! بهار قلبها خزان گشته، پیش از آنکه موقع خزان فرا رسد. کبر و حسد، خشم و نفرت، سراسر جهان را گرفته، کسی از حق مظلوم دفاع نمی کند، کسی به اشک یتیم، آه بیوه زنان و مظلومان توجه ای ندارد و لرزه بر اندامشان نمی افکند.

یا مهدی! دشمنان اسلام همین را می خواهند همین که حرمتها شکسته شود و قلبها تیره گردد و زمینه را آن طور مهیا کنند تا خون به دل رهبر عزیزمان کنند و شکستن دل او برابر است با شکستن قلب مادرت فاطمه زهرا علیها السلام که عزیز پیامبر بود و ناراحتی محمد صلی الله علیه و آله هم خشم خدا را به همراه دارد.

پس ای مولود نیمه شعبان! چشمان ما را به نور جمالت روشن گردان

نامه ای به یوسف زهرا علیها السلام

و با ابر عدالت و دادگریت سایه خود را بر روی ساکنان کره خاکی
بگستران تا کسی را جرات و ستم به حریم دیگری نباشد.
مهدی جان! کی می شود که بیایی و از حق کودکان عراقی و مسلمان
فلسطینی دفاع کنی «یا مهدی ادرکنی»



«خاطره سبز»

ز. محسنی

ای امام بزرگوار! چرا ظهور نمی کنی؟ پدرم می گوید: من شما را در مکه دیده‌ام و چند ریالی هم از شما دارد. هر وقت که پدرم در تلویزیون عکس مکه را می بیند به گریه می افتد و می گوید: این اشک، اشک انتظار است.

من هم دوست دارم شما را ببینم. آن روزی که من می خواستم درباره شما مقاله‌ای تهیه کنم پدرم به من گفت: این مقاله‌ای که در دست توست در دست هیچ دانش آموزی نیست من کمی به فکر رفتم. چون من نمی دانستم که چه مقاله‌ای در دست من است که در دست هیچ دانش آموزی نیست. پدرم باز قصه مکه خود را برای من گفت: من هم سرم را پائین انداخته و شروع به گریه کردم. من هیچ وقت برای این طور مسائل گریه‌ام نگرفته بود ولی پدرم یک طوری برایم تعریف کرد که من همان دقیقه اول شروع به گریه کردن کردم.

من نمی دانم در این نامه چگونه برایتان بنویسم که باز پولی جور کنید تا پدرم بتواند باز به مکه برود و آن خاطرات سبز را به یاد بیاورد و یا باز هم این اتفاق بیفتد.

هنگامی که شما ظهور کردید من و پدرم حتماً به مکه خواهیم آمد و به استقبال شما خواهیم پرداخت من دوست دارم شما را به خاطر آن لطف و مهربانی که به من و پدرم و مخصوصاً به خانواده‌ام کرده‌اید ببینم و از شما بخواهم آرزوی من مخصوصاً پدرم را برآورده کنید.

«شوق ظهور»

س. سلطانی

امام زمان! دلم می خواهد که یک بار ظهور کنی و در این دنیا و جهان همه مردم خوشحال شوند.

امام زمان! همه دلها در انتظارند که شما بیائی، شما برای مردم خیلی عزیز هستید، شما آخرین امام، اما غایب هستید و همه چشمها و دلها برای ظهور کردن شما می گریند.

امام زمان! بعضی از مردم برای دیدن شما همیشه گریه می کنند و دلشان می خواهد شما بیائید، من هم همیشه در انتظار شما هستم که یک بار ظهور کنی و دل من و همه مردم را پر از مهر و محبت کنی.

من تنها کسی نیستم که در انتظار شما هستم، کسانی که نیازمند هستند دلشان می خواهد وقتی شما ظهور کنی آرزوی خود را بگویند.

گفتم شبی به مهدی از تو نگاه خواهم

گفتا من از تو ترک گناه خواهم



«تمنای دیدار»

م . باقری

سلام بر تو مهدی جان! ای کاش می دانستم، کجای این کره زمین هستی تا خودم را به تو برسانم و به عنوان یک خدمت گزار ناچیز در کنارت باشم مهدی جان! برایت هر صبح و شام دعا می کنم تا خدا زمینه فرجت را فراهم کند و شیعیان را از ظلم و ستم نجات دهد.

ای زیباترین واژه در کلماتم! کجا هستی تا خودم را فدای قدمهایت کنم.

ای کاش دیگر خداوند لباس فرج را بر تن نورانی ات بپوشاند و بیایی و من این چهره نازنین را زیارت کنم آنگاه است که زیباترین لحظه هایم اوج می گیرد. خوشا به حال کسانی که با عشق تو در این دنیا زنده هستند و با عشق تو از این دنیا می روند.

مهدی جان! امیدوارم هر پنجشنبه که پرونده اعمالم به دست مبارکت امضاء می شود از من راضی باشید آن گاه است که دیگر هیچ گونه نگرانی نخواهم داشت.

مهدی عزیز! فضیلتها و کمالات آنقدر هست که زبانم از گویای آن قاصر است و قلمم از نوشتن آن ناتوان است.

دوست دارم دستات داشته باشم	تا همه خوبیات داشته باشم
دوست دارم تو باشی من زیر سایهات	همه صلح و صفات داشته باشم
امام زمان مهدی منتظر	ولی خدا ماه ثانی عشر
به فریادرس حجت انس و جان	امام زمان ای امام زمان

«نیاز نگاه»

س. محسنی

با عرض سلام خدمت امام عزیز و بزرگوارم امام زمان!
من خیلی شما را دوست دارم و می دانم که هر وقت ما مرتکب گناهی
می شویم شما خیلی ناراحت می شوید. باور کنید که وقتی ما دچار
خلاف می شویم تقصیر خودمان نیست، چون شیطان در قلب ما نفوذ
می کند و ما را به کارهای خلاف راهنمایی می کند.

من خیلی دلم می خواهد از یاران شما باشم. انشاء الله همین طور
باشد. من می دانم که شما به ۳۱۳ نفر یار خوب پیدا نکردید ظهور
نمی کنید. ولی من خیلی دلم می خواهد که شما ظهور کنید و کودکان
بی سرپرست فلسطینی را از این همه ظلم و ستم نجات بدهید.

من خیلی دلم می خواهد که به مسجد شما، مسجد جمکران بیایم
ولی تا حالا این اتفاق پیش نیامده.

من می دانم که شما چهار نماینده خاص دارید به اسمهای؛ عثمان ابن
سعید، محمد ابن عثمان، حسین ابن روح نوبختی و علی ابن محمد
سمری که این چهار نفر در ایام غیبت صغری وکالت شما را بر عهده
داشتند که نامه های مردم را به شما برسانند و جواب را بیاورند. حالا من
می خواهم مناجاتی را برای شما بنویسم.

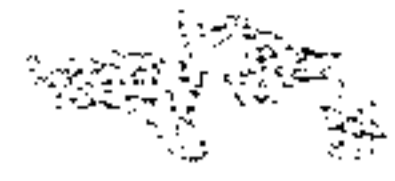
هیچ چشمی نیست که برای دیدنت نگریسته باشد،

هیچ دلی نیست که برای دیدنت نلرزد،

هیچ نیازی نیست که با نامت بی نیاز نشود،

هیچ نگاهی نیست که تا ابد نگران تو نباشد،

هیچ موجی نیست که به احترام نامت نایستد.



«یوسف زهرا»

ب. پزنده

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم

چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

مولای من! جانم به فدایتان - پدر و مادرم برادران و خواهرانم به

فدایتان

یوسف زهرا! لحظه‌ای به من درمانده و بیچاره از فراقتان بنگرید، و

حرف‌هایم را گوش دهید.

مولا جان! هر چند که زبانم قاصر است از وصف شما و چشمانم

کورست از دیدنتان ولی نوشتن این نامه کمی از درد فراقم را تسکین

می‌دهد و اندکی اندوه جانم را خالی می‌کند و تنها جمله‌ای که می‌توانم

بر زبان بیاورم اینکه مولا جان بیا - مولا جان بیا - مولا جان بیا

چرا که آنقدر درد و دل دارم که هم کاغذ و هم قلمهای دنیا نمی‌تواند

آنها را ثبت کند و از خدا می‌خواهم که: «اللهم عجل لولیک الفرج»

مهدی جان: تنها آرزویم لحظه‌ای دیدن شماست و تقدیم جان و مال

و زندگی به شماست.

«امید»

ع. شمسی

با عرض سلام خدمت آقا و مولایم صاحب زمان (عج) امیدوارم که حال شما سرور عزیز و مولایم خوب باشد و از دست ما شیعیانتان راضی باشید من خیلی آرزو دیدار شما را دارم و امید دارم که ما را در رکاب خود قبول فرمائید و ظهورتان هرچه زودتر نزدیک شود و قدمهایتان را سرمه چشم ما کنی و زمین را از ظلم و ستم خالی کنی و پناهی برای دردمندان و مستضعفان باشید و ما را نیز جز ۳۱۳ نفر از افرادتان قبول کنی تا یاریتان نماییم.

آخرین و بهترین آرزوی من این است که برای یک لحظه هم شده چهره نورانی شما را از نزدیک زیارت کنم و بگویم که تا آخرین قطره خونم پیرو و سرباز کوچک شما هستم. به امید سلامتی شما و ظهور هر چه زودتر شما.

خدایا کن عنایت روی مهدی را ببینم	کنار آن گل خوشبوی زهرائی نشینم
گل باغ بهشتم تمام سرنوشتم	خوشم مهر تو را حق در سرشتم
امید همه گل فاطمه بیا چشم انتظارم	که روی سیاه و آلوده ام کف پایت گذارم
همه دار و ندار عترت طه توئی تو	دوای پهلوی بشکسته زهرا توئی تو
امسید مهربانی امید شیعیانی	گلستان نبی را تو تنها یادگاری
بیا و نشان بده بر همه تو قبر مادرت را	نمایان نما تو بر شیعیان جمال انورت را



«جمال یار»

ف. نظامزاده

تاکی به تمنای وصال تو یگانه اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

آقا جان! سرور من! ای یوسف زهرا! ای که دلها را با خود می‌بری.
غروب جمعه که می‌شود غمگین و پریشانم که باز انتظارم بی‌حاصل
بود.

سالهاست که نور چشم نرجس از دیدگان پنهان گشته سالهاست که
چشم یعقوب در دیدن پیراهن یوسف گم‌گشته‌اش نابیناست مولای
من! زمین پر از ظلم و بیداد شده و فریاد کودکان و بیوه زنان در دود و
آتش و کینه گم شده است.

مولای من! هنوز زمین طنین «جاء الحق و زهق الباطل» شما را
نشنیده و در انتظار است.

آقای من! در هر کجا که نظر می‌افکنم به گونه‌ای می‌بینم که فقط
دست عدالت شما می‌تواند ریشه ظلم و ستم را سرنگون کند. آقای من!
یعنی با وجود این همه انتظار آیا من لایق هستم که در رکاب شما قدم
بردارم.

یا مهدی! اکنون سعی می‌کنم با تمام وجود، خودم را دریابم و در
مقابل عظمت و بزرگی شما سر تسلیم فرود بیاورم.

آقای من! تو را به قبر گمشده مادرت زهرا مرا از این اندوه و پریشانی
نجات ده.

«غریب زهرا»

طالبی

سلام برگل سرخ زهرا سلام بر آل یاسین سلام بر تو ای پرچم
افراشته عدل خدا سلام من را بپذیر در هنگامی که قرآن تفسیر کنی و
هنگامی که به نماز و قنوت پردازی و هنگامی که رکوع و سجود به جا
آوری

سلام بر بقیه الله

ای مولای من! گرفتاری‌ها بزرگ شدند. پنهان‌ها، آشکار شدند، و
پرده از کارها برداشته شد اما تو نیامدی، امید مردم بریده شد و پهنای
زمین بر بشر تنگ شده و آسمان دریغ کرد اما تو نیامدی.

بیا ای حجت خدا که چشم‌های گریان در انتظار توست بیا که
بی پناهان تو را پناه و بی امیدان تو را امید می‌دانند.

آقای من! نگاه همه بسوی شماست، شکایت‌ها به سوی شما می‌باشد
و در سختی و همواری اعتماد بر شماست. ای فرشته زمینی تو در زمین
هستی و ما در آسمان‌ها به دنبال شما می‌گردیم.

آقا جان! به فریاد رس که غرق در گناهیم یاریمان کن که جهان را ظلم
فراگرفته و ظالم بر مظلوم حکم می‌کند.

بیا دیگر کسی در دنیا معنی عدالت را نمی‌داند.

بیا که دیگر کسی خون سرخ شهیدان را نمی‌بیند.

بیا که با آمدنت ظلم را براندازی، معنی عدالت را بشناسانی، خون

شهیدان را بنمایانی و حکم راوی بر مظلوم تو باشی.

بیا که فقیر از آمدنت خوشحال خواهد شود.
 بیا که دل مؤمن از نیامدنت دلتنگ و غریب مانده است.
 بیا که تو یوسف کنعانی و ما برادران یوسف،
 بیا تا چشمان کنعان با جمال تو منور گردد،
 بیا که در جهان انتقام‌ها باید بگیری انتقام پهلوی شکسته زهرا، انتقام
 جدت حسین در کربلا.

بیا که جهان با آمدنت تطهیر باید و آسمان رنگ خدا به خود گیرد.
 ای غریب زهرا! عمر ما همچنان می‌گذرد و جهان نیز رنگ سیاهی به
 خود می‌گیرد. اما تو نمی‌آیی. آنقدر فرج می‌خوانم. آنقدر ندبه
 می‌خوانم، آنقدر عهد می‌خوانم تا تو بیایی آنقدر دست تو سل بر
 می‌دارم تا دستانم را بگیری.

یا مولانا صاحب الزمان

الغوث، الغوث، الغوث

ادرکنی، ادرکنی، ادرکنی

الساعة، الساعة، الساعة

العجل، العجل، العجل

یا ارحم الراحمین بحق محمد و آل محمد

«عریضه سعید»

رسید سعید جعفر خالو^۱

سلام ای امام زمان، ای امام زمان (عج) من به شما نامه نوشتم که خواسته‌هایی از شما کنم. یکی از این خواسته‌ها این است که کاری بکنید که همه جهان با هم دوست بشوند و دیگر با هم مبارزه نکنند و با هم دست دوستی بدهند.

راستی ای امام زمان اسم من سعید است. ای امام زمان دومین خواسته من از شما این است که شما زودتر ظهور بکنید تا ما شما را ببینم و اعمال خود را هم مروزی بکنیم تا ببینم که ما چه قدر کار خوب انجام داده‌ایم. و یا چه قدر کار بد انجام داده‌ایم. ای امام زمان (ع) من در همین جا نامه خود را که برای شما نوشته‌ام تمام می‌کنم. و آرزو دارم که به این خواسته‌های من عمل کنید.

ای امام زمان من از شما خدا حافظی می‌کنم خدا حافظ

۱. دانش آموز موفق سال سوم ابتدایی، که سال دوم را جهشی گذرانده است.



«وصال»

ز . باقری

بار الها رهبر اسلامیان کی خواهد آمد؛

غم گسار شیعیان کی خواهد آمد؛

انتظار مصلحی دارد جهان اما نداند؛

مصلح کل رهبر انس و جان کی خواهد آمد؛

در جواب این باید گفت:

خستگان عشق را ایام درمان خواهد آمد

غم مخور آخر طبیب دردمندان خواهد آمد

آن قدر از کردگار خویشتن امیدوارم

که شفابخش دل امیدواران خواهد آمد

دردمندان، مستمندان، بی‌پناهان را بگوئید

منجی عالم، پناه بی‌پناهان خواهد آمد

اکنون که این نامه را به شما امام عصر زمان (عج) می‌نویسم حدود ۲۲

سال از زندگی می‌گذرد که حدود ۱۰ سال از زندگی از وجود مبارک

شما هیچ گونه اطلاعی نداشتیم، ولی حال می‌دانم که چگونه زندگی

کرده‌اید و برای چه در غیبت بزرگی به سر می‌برید.

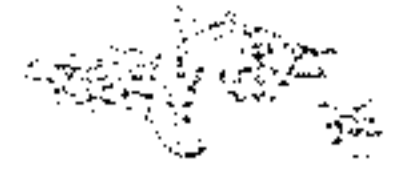
بسیار در این اندیشه هستم که چرا با این همه ظلم و ستم که در دنیا

بیداد می‌کند ظهور نمی‌کنید. همیشه و هر جا که در مجالس اسلامی

می‌نشینیم زمزمه‌هایی از نام شما گفته می‌شود.

بیاد دارم که بزرگان ما همیشه انتظار روی مبارک شما را کشیده و می‌کشند. و حال نوبت ما کودکان آن زمان و جوانان این زمان فرارسیده که نام شما را در سینه نگه داشته و همواره با یاد و نام شما زندگی کنیم. چندی است که در مساجد، حسینیه‌ها، گلستان شهدا، جمکران در روزهای جمعه و در دعاهای ندبه منتظر کسی هستیم نه من بلکه همه کسانی که اسلام را با پیامبران و امامانش پذیرفتند. مگر می‌شود کسی مسلمان باشد و انتظار امام خود را نکشد. امامی که یادگاری از امامان و پیامبران گذشته است.

آقا جان! پای سخنان هر مجتمعی که نشستم همه از انتظار صحبت می‌کنند. انتظاری که پیشینیان هم بر آن امیدوار بودند. آقا جان! به هر جای نشستیم دعا برای ظهور تو کردیم، خودت هم از خدا بخواه که فرجت را هر چه زودتر نزدیکتر بگرداند. به امید روزی که ظلم و ستم از جهان، ریشه کن شود و دنیا با عطر عدل شما معطر گردد. آمین یا رب العالمین



«پناه بی پناهان»

ط . توکلی

سلام بر بنیانگذار حکومت جهانی اسلام و بر افرازانده پرچم
پرافتخار ایمان و مفسر حقیقی قرآن.

یا مهدی بارها از خود پرسیده بودم. اگر روزی برسد که بتوانم درد
دل‌ها و دل‌تنگی‌هایم را برایت بگویم. چگونه بیان می‌کنم بغضهای
ترکیده در گلو را با چه رویی بگویم،

از تو درباره خون شدن دل رهبر می‌گویم. یا مهدی دشمنان هر روز
در پی این هستند که مغز جوانان را شستشو دهند و قلبهای پاک و ساده
آنان را سیاه و تیره گردانند و از ریشه و بنیان اصلی خود دور سازند.
یا صاحب زمان! فرار سیده زمانی که کسی بر زخم دیگری مرحم
نمی‌گذارد.

کسی بر چراغ خاموش همسایه نذر ندارد.
انسانهای بی‌پناه و درمانده را پناهی نیست.
قدم بر چشمان منتظر ما بگذار و بساط ظلم و ستم را برای همیشه
برچین.

«یا قائم آل محمد علیهم‌السلام عجل علی ظهورک»

«اشک فراق»

غلامعلی توکلی

یارب آزاد نما مرغ گرفتار قفس را

تا از این هجر زدائی زدم سوز قفس را

خود تو پدرام نمودی همه باغ و چمن را

برسان بار دگر نغمه زن تازه نفس را

کاروان مانده به ره قافله سالار نیامد

کی دگر می شنود سامعه ها بانگ جرس را

راه مسدود ز ره زن شده کو پیر طریقت

تا که هموار کند این ره بی امن و عبس را

یارب آن خسرو صاحب علم و مالک گیتی

برسان بر سر ما خود شه فریاد رس را

گل و گلزار ز اسلام خزان گشت و نیامدی

باغبان تا نگرده باغ پر از هرزه و خس را

جمعه ها ندبه کنم در طلبش رخ ننماید

پس بگو تا طلبم در پی امداد چه کس را

قد برافراز که عالم شده جولان گه کفار

خیز با تیغ دو سر تا ز در این صحنه فرس را

از دم تیغ گذر ده همه ددمنشان را

تا دگر کس نکند جرات این گونه هوس را

بارد از دیده خود اشک توکل زفراقت

تا که از اشک پر از سیل کند رود ارس را

«همای عشق»

غلامعلی توکلی

پیدا نگشت تایی تو سروی بی زیور را
پیدا نشد رخی چون رخت ماه انورا
آفاق غم نور شد از حسن ماه تو
پروین و ماه با تو نگرده برابر
گشتم بسی به بستر دریا نیافتم
هرگز گهر مثال تو پاکیزه گوهر
اندر سپهر هم نظر انداختم ولی
آنجا نیافتم چون تو پاکیزه اخترا
ماه دو هفته را چو بیادت نظر کنم
گرده رخ تو در بر چشم مصورا
پرواز کن دمی بسویم ای همای عشق
در بام خانه‌ام بنشین چون کبوترا
در کلبه‌ام بسیا بنشین در کنار من
هر چند نیست در خور و باشد محقرا
دیگر نمانده تاب فراق مرا به دل
چشم چو سیب گشته به دریا مدورا
این شیوه گر به عاشق بی دل نظر کنی
ترسم که در معاد شوی بس مقصرا

دورئی که کرده‌ای ز توکل به روزگار

ترسم که روز حشر کشندت به کیفرا

«در آرزوی پدر»

قاسم شمسى

ساقی بیا در بزم ما از باده پر کن ساغری

کاندر سر شوریده‌ام افتاده شور دیگری

ساقی بیا ساقی بیا از دیده ترک خواب کن

بر روی ما سوته‌دلان برخیز و فتح باب کن

السلام علیک یا حجة الله، السلام علیک یا ولی الله

از کجا شروع کنم و یا از چه برایت بنویسم، نمی‌دانم. هر چند که می‌دانم اگر بخواهم برایت نامه بنویسم، نمی‌توانم در چندین خط یا در چندین برگ برایت حتی خلاصه کنم.

آقا جان! کاش که بیایی و ببینی که چگونه ظالمان بر مستضعفین جهان حکم می‌رانند. کاش بیایی و ببینی که چگونه دل رهبر عزیزمان را خون کردند، رهبری که قبل از رهبر بودنش یک تار موی آن سفید نشده بود و اکنون همه محاسن آن سید بزرگوار را سپید کرده‌اند.

آقا جان! کاش بیایی و من که یک فرزند شهیدام و حسرت یک (...)* در دلم مانده است آن را ادا می‌کردم و صدایت می‌کردم (...). آقا جان! من تنها نیستم، خیلی‌ها هستند که این حسرت را دارند و نگذار که این حسرت در دل‌مان باقی بماند.

آقا جان! تو را به مادرت فاطمه زهرا علیها السلام قسمات می‌دهم که بیایی،

*- کلمه‌ای که یک فرزند شهید، همیشه آرزوی گفتن آن را دارد.

بیایی و من و خیلی‌های دیگر که عاشقت هستند را ببری - کجا؟
 مدینه، جایی که خیلی‌ها رفته‌اند اما تربت مادرت را ندیده‌اند و حال اگر
 تو بیایی همه آن کسانی که بدنبالت می‌آیند بخاطر وجود مبارک شما
 می‌توانند قبر مخفی مادرت را ببینند و تربت آن را بر چشم بگذارند.
 مولای من! چشم‌های منتظر، انتظارت را میکشند، دستهای نیازمند،
 انتظارت را می‌کشند. مستضعفین و مظلومان چشم براهت هستند و
 به‌دنبالت می‌گردند. مستضعفین و مظلومان تنها امید و دل‌گرمی که
 دارند، شما هستید که می‌توانید نجاتشان دهید.

آقای من! ما صبر می‌کنیم و در برابر ظلم تا آنجا که جان در بدن
 داریم، استقامت می‌کنیم و به جهان و جهانیان ثابت می‌کنیم که تا امام و
 رهبر بالای سرمان است از هیچ دشمنی نمی‌هراسیم و همیشه سربلند
 هستیم.

مولای من! نوشتنی‌ها که تمام نمی‌شود اما حرف آخر من این است
 که: هرچه زودتر بیایی و تا زنده هستم جمال نورانیت را ببینم و ببینند و
 قبر مخفی مادرت را که تا اکنون کسی زیارت نکرده زیارت کنیم.

«چکامه سبز»

ف. نظامزاده

به نام خدا

سلام، سلامی به منجی عالم بشریت مهدی صاحب زمان سلام به کسی که دل اش به وسعت تمام دریاها و اقیانوس هاست و سلام به بهترین مرد آسمان و زمین.

اینک قلم به دست می‌گیرم و در مورد شما که شخصیتی عظیم و ملکوتی داری روی کاغذ می‌نویسم. اگرچه تمام دریاها به جای مرکب و درختان جنگلها به جای کاغذ باشند باز هم اندکی از وجود تو را نمی‌توان توصیف کرد.

مهدی جان! مولایم، نه شاعرم که در مدح تو چکامه‌ای بسرایم و نه نویسنده‌ای چیره دستم که بتوانم زیبایی تو را به کلمات بسپارم و من با نداشته‌هایم به سراغت آمده‌ام.

مهدی جان! تو یاد تمام مستضعفان جهانی پس من را که از دیدن تو مستضعف واقع شده‌ام نیز یار و یاور کن.

مهدی جان! دیگر مرا طاقت صبر و تحمل نیست. پس کی چشمان مرا با نور وجود خود بینا می‌کنی.

اگر خورشید یک روز از پس ابرها بیرون نیاید دیگر برای من صبر و حوصله‌ای باقی نمی‌ماند. پس حال چگونه من می‌توانم دوری خورشیدی را که سال‌های سال است در پس ابرها، پنهان مانده تحمل کنم و لب بر نیاورم و آهی نکشم.

مهدی جان! مولایم، آیا من این چنین غرق در گناهم که باید از دیدن گل نرگس محروم مانم.

مهدی جان! دوست دارم تمام وجودم چشم شود تا تو را تماشا کند. دوست دارم پا بر چشم خونبار من بگذاری تا من خاک کف پایت شوم. اما مولایم کلام آخر من این گونه است که به شما تقدیم می‌دارم پس مرا ناامید مگردان.

ای سبزترین، ترانه من. دل بی تو، فریادی آن چنان سرداده که در تمام کالبدم، طنین انداخته است. تمام افسانه‌ها با نام تو شیرین می‌شود. ای کاش ساحلی، غم متلاطم مرا، کران می‌شد و لحظه‌هایم غرق آرامش.

ای معشوق زمان، ترانه‌ام را، دلم را بخوان که فراق و دوری تو در حجم این لحظه‌ها نمی‌گنجد.

پس به امید آن که روزی چشمان حقیر من، تو را نگاه کند و تو مرا از منتظران واقعی قرار دهی.

«امیر مهربان»

ط . باقری

به همه آنهایی که خسته‌اند...

به خدا او خواهد آمد...

همیشه فکر می‌کنم تو کی می‌آیی از سفر

تو ای بهار عاشقان عزیز غایب از نظر

همیشه فکر می‌کنم تو کی می‌آیی از سفر

و پای در رکاب تو ۳۱۳ نفر

باز به انتظار تو جمعه غروب می‌شود

اگر بیایی از سفر آه چه خوب می‌شود

زکوچه خیال من باز عبور می‌کنی

تو قلب عاشق مرا غرق سرور می‌کنی

همیشه فکر می‌کنم به لحظه‌ی ظهور تو

به لحظه‌ای که می‌رسم به هاله‌های نور تو

اگر بیایی از سفر ای همه نور روشنی

به این دل شکسته‌ام آتش شور می‌زنم

چون تو بیایی از سفر چمن سپیده می‌شود

سلام تازه می‌شود و عشق دیده می‌شود

به ما نگفتند...

راستش را به ما نگفته‌اند یا لا اقل همه راست را به ما نگفته‌اند.

گفتند: تو که بیایی خون به پا می‌کنی، جوی خون به راه می‌اندازی و

از کشته پشته می‌سازی و ما را از ظهور تو می‌ترساندند. درست مثل اینکه حادثه‌ای به شیرینی «تولد» را کتمان کنند و تنها از درد زادن بگویند. ما از همان کودکی، تو را دوست داشتیم. با همه فطرت‌مان به تو عشق می‌ورزیدیم و با همه وجودمان بی‌تاب آمدنت بودیم. عشق تو با سرشت ما عجین شده بود و آمدنت، طبیعی‌ترین نیازمان بود. اما... اما کسی به ما نگفت که چه گلستانی می‌شود جهان، وقتی که تو بیایی. همه، پیش از آنکه نگاه مهرگستر و دستهای عاطفه تو را توصیف کند، شمشیر تو را نشانمان دادند.

آری، برای اینکه گلها و نهالها رشد کنند، باید علفهای هرز را وجین کرد و این جز با داسی برنده و سهمگین، ممکن نیست. آری، برای اینکه مظلومان تاریخ، نفسی به راحتی بکشند، باید پشت و پوزه ظالمان و ستمگران را به خاک مالید و نسل‌شان را از روی زمین برچید.

آری، برای اینکه عدالت بر کرسی بنشیند، هر چه سر بر ستم آلوده سلطنت را باید واژگون کرد و به دست نابودی سپرد. و اینها همه، همان معجزه‌ای است که تنها از دست تو بر می‌آید و تنها با دست تو محقق می‌شود.

اما مگر نه اینکه اینها همه مقدمه است برای رسیدن بهشتی که تو بانی آنی. آن بهشت را کسی برای ما ترسیم نکرد.

کسی به ما نگفت که آن ساحل امنی که در پس این دریای خون

نشسته است چگونه ساحلی است؟! کسی به ما نگفت وقتی که تو بیایی: پرندگان در آشیانه‌های خود جشن می‌گیرند و ماهیان دریا شادمان می‌شوند و چشمه ساران می‌جوشد و زمین چندین بار محصول خویش را عرضه می‌کند.

به ما نگفته‌اند که وقتی تو بیایی: دل‌های بندگان را آکنده از عبادت و اطاعت می‌کنی و عدالت بر همه جا دامن می‌گسترده و خدا به واسطه تو دروغ را ریشه کن می‌کند و خوی ستمگری و درندگی را محو می‌سازد و طوق ذلت و بردگی را از گردن خلائق بر می‌دارد.

به ما نگفتند که وقتی تو بیایی: ساکنان زمین و آسمان به تو عشق می‌ورزند، آسمان بارانش را فرو می‌فرستد، زمین گیاه خود را می‌رویاند... و زندگان آرزو می‌کنند که ای کاش مردگانشان زنده بودند و عدل و آرامشی حقیقی را می‌دیدند و خدا چگونه برکاتش را بر اهل زمین فرو می‌فرستد.

به ما نگفتند که وقتی تو بیایی: همه امت به آغوش تو پناه می‌آورند همانند زنبوران عسل به ملکه خویش. و تو عدالت را آنچنان که باید و شاید در پهنه جهان می‌گستری هر خفته‌ای را بیدار می‌کنی و خونی را نمی‌ریزی. به ما نگفتند که وقتی تو بیایی: رفاه و آسایش می‌آید که نظیر آن پیش از این، نیامده است. مال، ثروت آنچنان وفور می‌یابد که هر که نزد تو بیاید فوق نیازش، دریافت می‌کند. ظهور تو بی تردید بزرگترین جشن عالم خواهد بود و عاقبت جهان را ختم به خیر خواهد کرد.

«یا ابا صالح المهدی ادرکنی»



«امید»

مهدی مقدادی

بیا وگرنه در این انتظار خواهم مرد
 اگر که بی تو بیاید بهار خواهم مرد
 به روی گونه من اشک سالها جاری است
 و زیر پای همین آبشار خواهم مرد
 خبر رسید که تو با بهار می آیی
 در انتظار تو من تا بهار خواهم مرد
 نیامدی و خدا آگه است، من هر روز
 به اشتیاق رُخت، چند بار خواهم مرد
 پدر که تیغ به کف رفت مژده داد که من
 به روی اسب سپیدی، سوار، خواهم مرد
 تمام زندگی من در این امید گذشت
 که در رکاب تو با افتخار خواهم مرد
 پدر که رفت به من راست قامتی آموخت
 به سان سرو شهی، استوار خواهم مرد

السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه

سلام، سلام مولای من، سلامی به زیبایی هر چه غنچه و لبخند و
 شبنم و حریر است به مولای عاشقان.

مولای من! می دانم، می آیی، اما نمی دانم کی؟ فقط می دانم وقتی

می آیی، سر و جانم را نثارت می‌کنم.

می‌دانم که شب و سرما و ترس از این دنیا رخت بر می‌بندند. می‌دانم وقتی می‌آیی گرد و غبار عشق همراه گرد و غبار پای اسبت به این زمین خاکی می‌آید و آنگاه مهر و محبت هویدا می‌شود.

مولای من! من و تمام جوانان ایرانی همه طراوت جوانی مان را تقدیمت می‌کنیم تا تو بیایی، نمی‌دانم که شما را چگونه برای خودم تفسیر کنم ای سبزترین.

شما می‌دانی که من خسته‌ام، خسته از تکرار ناقص روزها، خسته از ظلمهای بی پایان ولی هنوز طعم جمعه‌ها را دوست دارم.

ای یوسف گمگشته زهرا باز آ... که من به امید آدینه‌ها زنده‌ام.

الا که هستی مایی.

خدا کند تو بیایی.

خستگان عشق را ایام درمان خواهد آمد...

او خواهد آمد...

«شوق شهادت»

حاج غلامحسین شمسى

نامه‌ام را به امام زمان عجل الله فرجه شروع می‌کنم.

یا مهدی زهرا! جانم به قربانت من که دارم هر شب ذکر دعایت مهدی
آقا جان یا بن الحسن! تو از حال دلم باخبری. مهدی جان بفریادم
برس. تنها آرزویم این است که روی چون ماهت را ببینم
آقا جان دستم بگیر که من در مانده و زار و حقیرم سلام من بر تو باد
که خدا آن وعده نصرت و ظهور سلطنت که تو را وعده داده بزودی
مقرر فرماید

مولای من! من غلام روسیاه تو هستم و بواسطه تو بدرگاه خدا مدد
می‌جویم و به انتظار ظهور تو و ظهور سلطنت حق به دست قدرت تو
می‌باشم و از خدا درخواست می‌کنم که یک نظر مرحمت به من بنمایی
و مرا از منتظران ظهورت و پیروان و یادکنندگان تو بر علیه
دشمن‌هایت قرار دهی و از جمله دوستانی که به فیض شهادت در
رکاب تو می‌رسند بگردانی

ای مولای من! یا صاحب زمان! درود خدا بر تو باد و بر اهل بیت تو و

السلام

اباصالح هر کجا هستی التماس دعا یاد من هم باش

نجف هستی کربلا هستی سامرا هستی التماس دعا یاد من هم باش

مدینه گر می‌روی امشب قبر پیغمبر مادرت زهرا یاد من هم باش

سر قبر عمویت عباس می‌روی امشب التماس دعا یاد من هم باش

«ندبه‌های دلتنگی»

ز. نظام زاده

السلام عليك يا بقية الله

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که زانفاس خوشش بوی کسی می آید

نمی دانم چه بگویم که نگفتنش از گفتنش بهتر باشد. بارها خواسته‌ام
برایت نامه بنویسم اما نمی دانستم چه بگویم آخر این دل من آنقدر رنج
کشیده که دیگر نمی خواهم با کسی درد و دل کنم و او را نیز مانند خودم
ناراحت سازم.

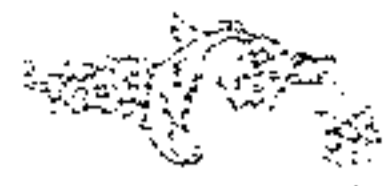
مهدی جان! ولی با این جمله آغاز می کنم سلام، سلامی به صلابت
عشق، سلامی به سلاوت عشق سلامی به اصالت عشق سلامی که چون
رسد کشتی عشق در ساحل رئوفش لنگر اندازد و بار گفته‌هایم را خالی
نماید.

سپیده دل انگیزی را که عطر نجیب یاس فضای سرزمین مکه را
معطر کرد و فرشتگان گروه و گروه و دسته دسته به زمین آمدند تا
تهنیت گویند میلاد فرخنده‌ی نوزادی را که سرور شیعیان خواهد بود و
من هر شب جمعه با خود می گویم:

تو حجم غروب و غربت بارانی فریاد شکسته منی، طوفانی

پر باز کن ای سخاوت شعر عشق راهرا بگشای زین شب ظلمانی

من از تو باز می گردم به تو که در کوره راههای پیچ در پیچ خیالم آرام
می گذاری و در دشتهای بی انتها قدم می زنی و بی هیچ تردیدی به سویی



که می خواهی می روی،

من که لحظه لحظه گامهایم را می شمارم و به جایی که آنها را خواهم گذاشت با دقت می نگرم هنوز هم که هنوز است تو را نمی فهمم برای به یاد آوردن تو فرصتی از دست نمی دهم وقت چنان تنگ است که تا به تو می رسم تندبادی می وزد و تو را همراه با خاطرات زنده ات می برد و محو می کند و تو چنان در کنارم هستی که می خواهم دست دراز کنم و انگشتهایت در میان دستهایم بگیرم و بفشارم.

دوباره نسیم بهار وزیدن گرفت و باز چلچله ها از سرزمین های سرد بازگشتند و دوباره بلبلان عاشق آوای باد را در کوچه باغ های انتظار سردادند چشمان خشکیده ی آسمان بار دیگر بهار سرشک را بر خود می بارد و آفتاب برای دیدن شمس دو عالم وجود یک لحظه چشم از زمین و آسمان بر نمی گیرد دستان خسته ی آسمان برای آمدنش از زمین تا آسمان پل می بندد او می آید تا زمین را از بوی دلپذیر عدالت پر کند.

یکی از رفقا می گفت نقل شده است از مردی که خیلی آرزوی دیدن مهدی را داشت و برای دیدن مهدی او را به برادرش حسین بن علی قسم داد آن مرد رفت کربلا وارد حرم امام حسین که شد سلام داد و گفت تا سپیده ی صبح می نشینم تا برادرت را ببینم در عالم خواب دیدم مردی در کنارم نشست بی اختیار سلام کردم جواب سلامم را داد عرضه کردم آرزوی دیدن مهدی را دارم گفت فلانی اون آقایی که می خواستی، من هستم، بی اختیار شروع کرد شبنم های مبارکم جاری شود او

شب‌نم‌های مرا پاک کرد و بعد بر آنان بوسه زد گفتم: آقا این شیعه همه در انتظارند تا شما بیایی، گفت: فلانی دلم از دست بعضی از این شیعه‌ها خون است، به ناله‌های اینان گوش بده وقتی که با دقت گوش کردم، دیدم هر کسی چیزی می‌گفت حضرت رو به من کرد و گفت آیا دیدی؟ آیا این همه جمعیت یکی به فکر ظهور من است؟

ولی مهدی جان! نمی‌توانم درد و دلم را واضح و روشن بگویم ولی باز هم این شعر را به تو تقدیم می‌کنم.
ولی باز هم می‌گویم امیدوارم که این بیت شعر ناقابل را از من حقیر قبول کنید.

دوباره جمعه شد یارم نیومد
چرا یار من از سر در نیومد
نگاه بسی‌قرینه در کجایی
سحر خیز مدینه کی می‌آیی
امام زمان را دوست دارم
درسته که از ما جداست
ولی همیشه فکر ماست
همیشه در حال دعاست
امام زمان اگر بیاد
ایران ما خوشحال میشه
جهان در انتظار عدالت
عدالت در انتظار مهدی

«انتظار»

ز. باقری

تقدیم به زیباترین گل یاس، گل نرگس

لبانم را به ثنای تو می‌گشایم ای دلبر، و قلبم را که مالا مال از تپش‌های
عاشقانه و کودکانه است تقدیم تو می‌کنم و دستان تب دارم را پُر می‌کنم
از عطر گل‌های یاس،

تویی که لبانت همچون غنچه نیمه باز باغ‌های یاس و اقاقی‌ست،
تویی که چشمانت چون یاقوتی در دهان صدف در اعماق دریا‌های
عرفان برق می‌زند و قلبت همچون ارغوان پر از صفا و معرفت است.
آری با توام ای گلوآژه معرفت در باغستان عرفان، در بوستان عشق،
زبانم قاصر است از اینکه بگویم شرمنده روی توام حتی از این نیز
خجلم که چطور بنویسم دلم برایت تنگ شده، ای گل خوش سیرت،
چطور بنویسم که بی تو حالی ما را برای زندگانی نیست. دنیا پست شده
و پر نیرنگ، هراسم از این است که نکند در دام این صیاد بدطینت دنیا
بیفتم و به دست و پاهایم غل و زنجیر بد مرا می، بندند و مرا از تمامی
بندرگاه‌های عشق و معرفت بیرون کند و تو آن گاه که مرا ببینی، گویی
که خُلف و عده کرده‌ام و دعای عهدت را به جانیاورده‌ام.

من از بهترین بهترینان و مهربانترین مهربانان ظهور عشق را با مکمل
زیبایی‌های خواهم. ولی چه کنم این از شرمندگی و بد مرا می من است
که این مهربان جوابم را نمی‌دهد. دیگر فرشتگانش نیز صدایم را گوش
نمی‌دهند. وای بر من که بر نفس خود ظلم و تعدی کردم. او که به من

نیازی ندارد.

کاش می شد دلم نیز چون صورتم در همه حالاتم، عصبانیت و خشم، ناراحتی و دلتنگی هایم و... را نشان می داد تا بدانی که در چه حالی به سر می برم.

ای سرور، در تنهایی هایم تویی و در بی کسی هایم تو، تویی که اولی و آخری، تویی که مرحوم دل پُر دردمی و درد دلم جز به طبیعی تو دوا نخواهد شد. او عقده کرده و بهانه تو را می گیرد. آری: دلم را می گویم، او را چه کنم، باز آی، ای پادشه خوبان،

ما انتظار ظهورت را در باغ های به اسارت گرفته شده یاس های کبود، آرام و بی قرار می کشیم. و در انتظار عدل و داد بی نهایت تو نشسته ایم. ما انتظار ظهورت را در روی زمین های به اسارت گرفته شده توسط بمب ها و خمپاره های وحشی می کشیم تا که باز آیی و چهره مالا مال از غم و غصه و بیم و هراس اسیران دیار عشق را لبریز از شادی کنی و بذر مهر و آرامش را در دل های آنان پاشانی.

هر وقت که روزت فرامی رسد، دلم نیز گواهی می دهد که گل نرگس در انتظار کسی است که لیاقت استشمام او را دارد. در انتظار نگاه لایقی است که او را نگاه کند. در انتظار ندایی است که او را بخواند، باز آ که دلماں غمگین گشته برای تو ای مولای خوبان و خوب رویان،

دلماں تکه تکه گشته برای دل ناراحت تو که در اسیری بیچارگان و مظلومان این دیار فانی غمگین است، چشمانمان غرق اشک شده از

اشک‌های گرانبهای چشمان شما که برای مظلومین و مستمندان می‌ریزید. قربان آن چشمان اشک آلودت، هزاران دیده به فدای دیده‌هایت، ای عزیز درگه حق، کی شود که باز آیی و تکیه بر دیوار کعبه دهی و همه را با این ندای روح بخش که دل‌ها را آرام و دیده‌ها را گریان و قلب‌ها را مالا مال از عشق می‌کند فراخوانی.

«انا بقية الله»

ای کاش که انتظار معنی می‌شد	بسی تابی جویبار معنی می‌شد
وقتی که سحر شکوفه صبح دمید	با آمدنت بهار معنی می‌شد



«ضیافت معطر»

م. کباری

«السلام علیک یا صاحب الزمان»

در ماهی هستیم که قبل آن یعنی ماه شعبان همه ما در انتظار نیمه شعبان بودیم و ولادت مهدی.

کوچه‌های ما و روستاهای ما همه جا آذین بسته شده است همه جا چراغانی است؛ همه جا صحبت از شادی و شادکامی است.

در پاییزی دیگر همزمان با برگ ریزان درختان خانه دل از غبار خستگی‌ها می‌تکانیم تا با توانی دیگر، تا با توانی دوباره پا در رکاب عشق بگذاریم. چشم انتظار شکفتن درخت ولایت در کشاکش سر و طوفانی و تاریکی دهر بر درگاه زندگی نشسته‌ایم و چشم انتظار دوختیم.

کاش به جای این شیشه‌ها، آینه‌ای بود که خود را بهتر می‌دیدیم، تا خودمان را از یاد نمی‌بردیم تا دل‌مان او را دو دستی تقدیم حضرتش می‌کردیم که طالب یار راستین اوست و ما مدعی صداقت.

ای کاش آنچنان می‌زیستیم که قلب‌مان سرشار از شکوفه‌های سپید و صورت ایمان می‌شد. کاش قدری یقین داشتیم.

کاش آنطور لحظه‌هایمان را پشت سر می‌گذاشتیم که دل‌مان می‌خواهد آنجور که می‌خواستیم کاش با این کاشها دردی دوا می‌شد.

خدا کند که بیایی صبرمان به انتها رسیده است. برای ماندن بهانه‌ای نداریم، برای رفتن انگیزه‌ای نیست. ای موعود! خدا کند که بیایی، خدا

کند که زودتر بیایی.

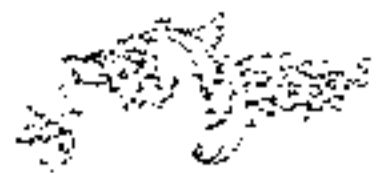
خدایا وجود علی، محمد را تفسیر کرد و ای آقای دلها ظهور شما نیز تمامی عالم را تفسیر خواهد نمود.

آقای من بقیة الله شنیده‌ام که بر تمام کار ما شیعیان تان نظارت دارید. مولای من! کاش بیایی و به ما پیاموزی که چگونه علی وار زندگی کنیم. ای کاش بیایی و عدالت محض علی گونه را در این جهان سراسر ظلم به نمایش در آورید.

آقا جان می گویند: در هنگام ظهور پر برکتان ذوالفقار پدر عزیز خود را در دست دارید. چون ما شیعیان علی معتقدیم که با شهادت ایشان و به خاک ریختن خونشان همه چیز پایان نیافت ما بر این باوریم که تاریخ دوباره این خون را زنده می سازد و امامی که در محراب عبادت به ظاهر درهم شکست و در خون غلتید، دوباره سر بر خواهد داشت و پیروزی خواهد شد.

شمشیر، علی مظهر قدرت الهی حضرت علی است و نشانگر بُرنده‌ترین سلاحی است که در طول تاریخ در ستانیدن حق مظلومان همتا نداشته است.

یوسف زهرا! شنیده‌ام مرکز حکومت شما کوفه است و اما برای چه کوفه؟ آن راه خدایی و برنامه انسانی بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله باید به دست علی ادامه می یافت و به ثمر می رسید اما به توطئه نفاق و خیانت



دیگران گرفتار شد و علی خانه نشین گردید تا تمامی امیدها در کوفه
پایان یابد.

کوفه ای شهر علی، یادواره فریاد خروش زینب. ای شهری که علی
برای خویش برگزید تا تو را پایگاه گسترش عدالت اسلامی قرار دهد.
تو شایسته ترین شهری هستی که یک بار دیگر برگزیده خواهی شد؟!
«سایه رهبر کبیر انقلاب بر سرمان مستدام باد.»



«پژواک قلب»

ف. اصغری

«السلام عليك يا ابا صالح المهدي ادرکنی»

هر شب که دلم هوای کوی تو کند
با اشک شبانه جستجوی تو کند
امام! بارها با خود اندیشیده‌ام اگر به قدر لحظه‌ای ذره وجودم در پر تو
خورشید رویت فیض حضور یابد تنها فرصت به زبان آوردن جمله‌ای
کوتاه به من دهند چه بگویم؟

گزیده کلامی که در عین اختصار بر قامت بلند و سر به فلک کشیده
احساسم راست آید و نمایشگر قلبی غرقه در دریایی عشقت باشد، با
خود می‌گویم، باید کلمات تکراری و ناموزون با تپش قلبم را رها کنم.
قبل از هر سخنی گفته‌ای تقدیم حضورت می‌کنم شاید از شرم محضر
بکاهد و زبانم را بگشاید.

در میان تمامی دنیای اطرافم هیچ چیز ارزش پیش کش ندارد جز
جانی ناقابل که آن هم فدای خاک قدومت باد، لیک جان چه قابل که
فدای قدوم دوست کنم، این متاعی است که هر بی سروپایی دارد.

امانه مثل اینکه ارزشمندتر از جان نیز یافت می‌شود از این رو با
صدای آکنده از اطمینان و هماهنگ با پژواک قلبم فریاد بر می‌آورم «یا ابا
صالح المهدي ادرکنی».

امشب پرنده کوچک قلبم در قفس سینه آرام ندارد. ای عزیز فاطمه
مهدی موعود نمی‌دانم اکنون کجایی؟ در کنار کدام عزیزت مرثیه
می‌خوانی؟ و کدام سرزمین، روی کدام خاک، کنار کدام مسجد مسکن

گزیده‌ای؟ نمی‌دانم.

با خدای خود چه می‌گویی؟ و از او چه طلب می‌کنی؟ مهدی فاطمه! بیا، تا خورشید دیگر غروب‌ی به این تلخی به خود نسیند، بیا تا دیگر رودخانه‌ای خشک نماند، بیا تا هیچ سفره‌ای خالی نباشد تا هیچ دستی از روی نیاز دراز نگردد، بیا تا هیچ مسکنی ویران نگردد، بیا تا هیچ دلی نشکند، هیچ عدالتی زیر پا گذاشته نشود، هیچ حقی پایمال نگردد، بیا تا هیچ چشمی گریان نماند، هیچ دلی از وسوسه شیطان نلرزد، هیچ مسجدی خالی نماند، بیا تا هیچ بذری و گیاهی خشک نماند، هیچ درختی بی‌ثمر نشود، و هیچ امیدی ناامید نگردد، و هیچ سؤالی بی‌جواب نماند، ای امید تمامی ناامیدان و ای پاسخ همه سؤال‌های بی‌جواب.

خوشابه حال قطرات بارانی که بر فرق مبارک تو می‌بارد، خوشابه حال خورشید که هر صبح نگاه در صورت چون ماه تو طلوع می‌کند، خوشابه حال آن اسبی که سوارش عزیزی چون تو است... خوشابه حال تمام آنهایی که گفته‌اند تو را دیده‌اند، با تو حرف زده‌اند. دیده‌اند که بر اسبی سفید سواری، عبایی روحانی به تن داری، عمامه‌ای سبز و چهره‌ای گندمگون چونان چهره جدت رسول الله.

خوشابه حال آنان که با تو همکلام و همدل گشته‌اند، تو را درک کرده‌اند، تو را دیده و شناخته‌اند، خوشابه حال آنان که انتظارت را کشیده‌اند و منتظران واقعی‌ات هستند، و دعایشان بی‌شک مستجاب

است...

ای امید چشم انتظاران! ای عدل و عده داده شده، ای منجی بشریت،
چشمانم یتیم تو ست و تا به سحرگاه گریان خواهد ماند،
ای مهدی فاطمه، هرگاه با خاک غریب مادرت زهرا، نجوا می‌کنی،
هرگاه در کنار مزار جدت پیامبر نماز می‌خوانی، هرگاه روی خاک کربلا
قدم می‌گذاری و قبرشش گوشهٔ مولایت حسین را زیارت می‌کنی،
هرگاه کنار خانه خدا نماز می‌خوانی دور کعبه طواف می‌کنی و محرم
می‌شوی، مرا هم به یاد آور و ما را از دعای خود محروم نگردان، که
سخت نیازمند دعای تو هستم.

مگر صاحب‌دلی روی ز مرحمت کند از بهر درویشان دعایی

ابا صالح التماس دعا هر کجا رفتی یاد ما هم باش

نجف رفتی، کاظمین رفتی، کربلا رفتی یاد ما هم باش

مدینه رفتی پابوس قبر پیغمبر یاد ما هم باش

به دیدار قبر بی‌شمع مجتبی رفتی یاد ما هم باش

دعا کردی از برای فرج یاد ما هم باش

«قبله حاجات»

س. اصفری*

از پرده برون آی دلم غرق تمناست تقصیر دلم نیست تماشای تو زیباست
در حلقه عشاق زرحمت گذری کن تا جلوه خوبت نگرند از چپ و راست
ما زنده از آنیم که در بحر تو غرقیم غواص نشانیم که چشمان تو دریاست
گفتم به خرد یار زما رخ ز چه بنهفت گفتا زکه نالیم که از ماست که بر ماست

تو را «غایب» نامیده‌اند. چون «ظاهر» نیستی، نه اینکه «حاضر» نباشی. «غیبت» به معنای «حاضر نبودن» تهمت ناروایی است که به تو زده‌اند و آنان که بر این پندارند، فرق میان «ظهور» و «حضور» را نمی‌دانند. آمدنت که در انتظار آنیم به معنای «ظهور» است نه «حضور» و دلشدگانت که هر صبح و شام تو را می‌خوانند، ظهورت را از خدا می‌طلبند نه حضورت را، وقتی ظاهر می‌شوی، همه انگشت حیرت به دندان می‌گزند با تعجب می‌گویند که تو را پیش از این هم دیده‌اند و راست می‌گویند، چرا که تو در میان مایی، زیرا امام مایی، جمعه که از راه می‌رسد صاحب‌دلان «دل» از دست می‌دهند و قرار از کف می‌نهند و قافله دل‌های بی‌قرار روی به قبله می‌کنند و آمدنت را به انتظار می‌نشینند...

و اینک ای قبله هر قافله و ای «شبروان را مشعله» در آستانه آدینه‌ای

* نگارنده این نامد، طبق قرعه‌کشی، حائز رتبه اول این دوره از مسابقات شدند و جایزه خودش را برای چاپ و نشر این کتاب، هدیه نمودند دعای امام زمان عجل الله فرجه بدرقه راه همه کسانی که ما را در تهیه و تنظیم این اثر، یاری نمودند.

دیگر با دلدادگان دیگری از خیل منتظرانت به انتظار می‌نشینم.

سلام یوسف زهرا

می‌نویسم برای تویی که تیر غمت دلم را نشانه گرفته

می‌نویسم برای تویی که نمی‌دانم کجایی؟ و چه می‌کنی؟

نمی‌دانم این جمعه می‌آیی یا نه؟

نمی‌دانم چه باید بنویسم؟ که قابل خواندن باشد، فقط می‌نویسم که

شاید روزی به دست تو برسد.

پس می‌نویسم ولی؟

از دل بگذریم که هر چه می‌خواهد دست نیافتنی است.

از غم بگذریم که هر چه بیشتر می‌شود خالی کردن دل از آن

مشکل‌تر می‌شود.

از فراق بنویسم که هر چه می‌رود شیرین‌تر و سوزناک‌تر است.

از تنهایی بنویسم که هر چه در تنهایی بدست می‌آید همه رویا است.

پس بیا تا از تو بنویسم که تو همه آرزوهای من هستی.

باز هم جمعه آمده بی تو، و عصر جمعه شده بدون ذکر سلام بر تو

«مهدی جان» دل جمعه در عطش بی تو بودن می‌سوزد و لحظه‌های

نبودنت در کنار جاده جمعه دو چشم است که به انتظار تو براه مانده و

نگران از نیامدنت، و باز برای گل نرگس جمعه را پر کرده است.

جمعه آمد بی تو، آفتاب طلوع کرده بدون دیدن روی خورشید تو،

تو عطری هستی که با آمدنت بوی تو حرم عشق، صبح جمعه را پر

می کند.

پس: در کجا به نماز ایستاده‌ای؟ الله اکبر را در کدامین محراب
می گویی؟ دستهایم را به سوی جمعه و بسوی خدای جمعه تو دراز
کردم دستگیرم تو باش.

خدا وقتی زمین را آفرید و تو را به امانت بر روی زمین گذاشت،
عشق را نیز با تو به امانت نهاد، و تو را به میان پرده‌های غیبت بر دوش
عشق به روی زمین جا گذاشت که هر وقت معشوقی عاشقی را دید به
یاد عشق تو بیفتد و حال: گلی زرد بر لب حوض باز شده و لبخند فراق
را هم جمعه زمزمه می کند همه ندبه می خوانند و باد آرام و گرم، جمعه
را می برد و تا ۶ روز دیگر که نسیم آن را پس بیاورد.

و بالاخره

چشمان مانیز به نور وجود تو روشن می شود بالاخره گل‌های زرد نیز
تو را می بینند و از جمال روی تو مست می شوند.

بالاخره

دریا بادیدنت سیلی به گوش ساحل خواهد زد در حالی که ساحل از
پرتو و جمالت غش کرد و از حال رفته

بالاخره

دریا بادیدنت سیلی به گوش ساحل خواهد زد در حالی که ساحل از
پرتو و جمالت غش کرد و از حال رفته

بالاخره

در محراب جمکران می ایستی و عاشقانت به تو اقتدا خواهند کرد تو
 امام همه لحظه‌هایمان هستی و بر هوشیاران عالم فرمان می دهی
 یوسف زهرا! خوشا به حالت، خوشا به حال تو که زمینی نیستی و
 عشقت هر زمینی نیست، پس کمکم کن، که عشقم، عشق زمینی نباشد
 و یک روز از پشت نگاههای منتظر می آیی و یکروز در محراب
 جمکران می ایستی و اقتدا دیگر خیال و رویا نیست وقتی آمدی با
 چشمان پر از اشک و دستهای پر از نور جام مستی را در قدح ما
 می ریزی

وقتی آمدی اگر عشق قابل باشد آن را قربانت می کنم
 خدایا! تاکی او را برای خود نگاه داشته‌ای لحظه‌ای او را به ما نیز
 نشان بده

مهدی جان! تا به کی جمعه‌ها بیایند و بروند و تو نیایی
 چشمهایمان در حسرت یک نگاه به تو بازمانده، نفسهایمان در
 آرزوی استشمام بوی تو به سختی می رود و می آید
 مه به وسعت آسمان و به گنجایش دریا به آرامی نشسته و آفتاب میان
 رویاها گم شده و رویاها در میان آرزوها جا گرفته و تو بیا از ته جاده و
 تو بیا از ته غروب و طلوع عشق، که کسی بر لب جاده، انتظار تو را
 می کشد و تو بیا تا تمامی خورشید، زمین، دریا، و شب بی ستاره مانیز به
 تو لبخند بگشایند و بیا که کسی بر روی نیمکت لب جاده انتظار تو را
 می کشد



بیا و مه روی جاده را به آسمان بفرست که مه طاقت ماندن در کنار تو
را ندارد

مهدی جان

بر روی آسفالت سیاه قلبم مهی رقیق از زمستان سرد به جا مانده بیا تا
همه قیرهای سیاه آب شوند و از چشمه جاری چشمم جاری شوند
مهربانم! کسی بر لب جاده، انتظار تو را می‌کشد پس بیا و بمان تا
همیشه

مهدی جان! پس کی خواهی آمد. یابن الحسن لحظه‌های بی تو،
لحظه‌های مرگ دل است پشت ابر انتظار چه خبر است که تو آنرا کنار
نمی‌زنی و نمی‌آیی.

یابن الحسن! برای دیدنت همه گل‌های سرخ را به نشانه عشق نذر
کرده‌ام

یابن الحسن! برای آمدنت دلی از جنس آینه ذبح خواهم کرد

«بقية الله خير لكم ان كنتم تعلمون»





«سوز فراق»

✍ غلامعلی توکلی

سرسبزی دشت و بوستانها	ای گلبن باغ باغبانها
بر دیده کلّ انس و جانها	باز آی که جای توست خالی
جز نام تو نیست بر زبانها	هر جمعه به ندبه در پگاهان
آن جمعه بود کدام از آنها	گفتی که ظهور من به جمعه است
بی قدر شود همه زمانها	آن جمعه اگر که شد معین
یابن الحسن ای عزیز جانها	ما ایم و فراق و سوز و سازش
ای کشتی بحر بسی کمرانها	باز آی که غرقه در گناهم
سوزد ز فراق تو روانها	باز آی نظر نما چگونه
خورشید و زمین و آسمانها	باز آی که استوار ماند

بمنشسته توکل از فراق

در راه تو همچو دیده بانها

«غم غیبت»

غلامعلی توکلی

یارا بنگر به روزگارم یابن الحسن ای عزیز جانم
من روز خوشی دگر ندارم بی تو دل من نگیرد آرام
کسی طاققت غیبت تو دارم ای سرو و صنوبر بر لب جوی
هجران تو زد به دل شرارم ای یوسف رفته در ته چاه
وی کبک کنار چشمه سارم بی روی تو کی بود شکیم
آیا شود از جهت در آرام ای ماه دو هفته باز برگرد
بی حسن تو کی بود قرارم ای گسوه شب چراغ زیبا
بنشین تو زمانی در کنارم ای سرو بلند قامت ای دوست
ای درّ ثمین شاهوارم در کوی مسن ار گذر نمائی
هستی تو امید و افتخارم من بهر وصالت ای گل ناز
سر در قدم تو می گذارم از پرده غیبت بیرون آی
سال و مه و روز می شمارم بنما رخ نازنین خود را
چون جز تو کسی دیگر ندارم این غیبتت ای همه وجودم
رعنا گل ناز نو بهارم از کودکی تا کنون که هستم
شد بار گران بر روی بارم نه تاب و توان نه هست صبرم
هر روز و شب در انتظارم زین پس به ره تو می نشینم
رحمی بنما به حال زارم از دیده همی سرشک بارم

شاید که توکل اندر این ره

چشمش بتو افتد ای نگارم

«نامه یا عریضه نویسی»

در منابع و متون دینی روایاتی که دلالت بر نوشتن عریضه به محضر امام زمان (عج) داشته باشد، وجود دارد. مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب «منتهی الامال» به نقل از کتاب «تحفة الزائر» علامه مجلسی و «مفاتیح النجاة» سبزواری می‌نویسد:

«هر کس حاجتی دارد، در یک قطعه کاغذ بنویسد و در ضریح یکی از ائمه علیهم السلام یا چاه آب یا برکه یا نهر آب بیندازد و یا آنکه کاغذ را ببندد و در میان گِل بگذارد. و در هنگام انداختن نامه یکی از وکلای امام زمان (عج) را (عثمان بن سعید عمری، محمد بن عثمان، حسین بن روح، علی بن محمد سمري) صدا زده و بخواند. سپس نوشته‌اش را بیندازد، انشاءالله حاجت او بر آورده خواهد شد.»^۱

علامه مجلسی رحمته الله می‌نویسد: بعد از نوشتن عریضه محضر امام زمان، آنرا داخل گِل پاک گذاشته و دو رکعت نماز بخواند و بعد آن را درون چاه آب یا نهر جاری بیندازد و دعا بخواند و نام مقدس ائمه علیهم السلام را ذکر کند و بهتر است که این کار در شب جمعه انجام بگیرد.^۲

امام زمان (عج) هم به تمام نامه‌ها، ناله‌ها، نداها و عریضه‌ها عنایت دارد. و در این باب و زمینه نمونه‌های فراوانی از عنایات امام مهدی (عج) نقل شده است^۳ که ما تنها به ذکر دو نمونه اکتفاء می‌کنیم.

۱- منتهی الامال با تغییر و تلخیص، ص ۳۳۴. ۲- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۹.

۳- برای آشنایی با آنها به کتاب عریضه نویسی تألیف سید صادق سیدنژاد، ص ۴۳ به بعد مراجعه فرمایید.

□ از آقای میرزا ابراهیم شیرازی حائری نقل می‌کنند که ایشان گفته‌اند: وقتی در شیراز بودم، حاجت‌هایی پیدا کردم که فکرم را به خود مشغول می‌ساختند، هر چه فکر کردم، راه عادی و معمولی برای برآورده شدن آنها به ذهنم نرسید، در نتیجه تصمیم گرفتم تا عریضه‌ای به امام زمان (عج) بنویسم. به این منظور عریضه‌ای را نوشتم و در آن همه درخواست‌هایم را مطرح نمودم که از جمله آنها درخواست توفیق رفتن به کربلا و زیارت مرقد مطهر اباعبدالله علیه السلام بود.

یک روز نزدیک غروب از شهر خارج شدم و عریضه را با آداب خاصی که دارد بعد از صدا زدن «حسین بن روح» در استخری انداختم و سریع به شهر برگشتم.

صبح برای درس که خدمت استادم رسیدم، بعد از جمع شدن همه شاگردان، یک مرتبه سیدی که لباس خدام حرم اباعبدالله علیه السلام را در تن داشت به مجلس درس وارد شد و پس از سلام، نزد شیخ نشست. از آنجا که او اولین بار بود که در مجلس حاضر می‌شد، توجه دیگران به او جلب شده بود. وقتی تعارفات معمولی به پایان رسید، رو به من کرد و مرا به اسم صدا زد و گفت: فلانی «ان رقتک قد سلّمت الی مولانا صاحب الزمان علیه السلام»؛ نامه تو به محضر مبارک امام زمان علیه السلام رسید.

بعد جریان را این گونه تعریف کرد که شب در خواب دیدم حضرت سلمان (ره) با جماعتی ایستاده‌اند و تعدادی نامه در خدمت ایشان است که آنها را به افراد می‌دهد. وقتی حضرت سلمان مرا دید، صدایم زد و

فرمود: پیش فلانی برو و به او بگو این نامه تو است. و بعد آن را به من نشان داد. دیدم مهر امام زمان علیه السلام بر آن نامه خورده است.

از آنجا که هم درس‌های من از هیچ چیز خبر نداشتند به همدیگر و به من نگاه کردند تا قضیه را به آنها بگویم. بعد من قضیه نامه نوشتن به محضر حضرت صاحب الزمان علیه السلام را گفتم و اضافه کردم که من در این باره نه با کسی حرف زده‌ام و نه کسی مرا در موقع انجام این کار دیده است. نمی‌دانم این آقا کیست و چگونه از این مسئله خبر دارد!

دوستان همه گفتند: این خواب حکایت از عنایت و توجه آقا نسبت به خواسته‌های تو دارد و حتماً آنها به زودی بر آورده می‌شوند.

بعد که مجلس درس تمام شد، نه کسی آن آقا را دید و نه تا به حال او را در شهر کسی دیده بود، خلاصه هیچ کس او را نمی‌شناخت و از آن به بعد هم کسی دیگر او را ندید.

از این واقعه چندی نگذشته بود که همه درخواست‌های من برآورده شدند و حتی در همان ایام، مقدمات سفر به کربلا به طور ناگهانی فراهم شد که از آن زمان تا کنون در کربلا ساکن هستم.^۱

□ افراد زیادی از اعضای دفتر و خانواده و همین طور علمای حوزه علمیه قم در زمینه عریضه نویسی حضرت آیه‌الله العظمی گلپایگانی (ره) حکایت‌هایی را نقل کرده‌اند که از جمله آنها حکایتی

است که حجة الاسلام والمسلمین آقای ابطحی نقل می‌کنند:
 در آخرین روزهای جنگ تحمیلی (عراق علیه ایران) که موشک
 زدن و بمباران دشمن شدت پیدا کرده بود و مردم به اطراف و روستاها
 پناه می‌بردند، حضرت آیه‌الله گلپایگانی از شنیدن وقایع و مشکلات
 شدیدی که برای مردم پیش آمده بود بسیار ناراحت بودند، لذا از روی
 علاقه و اعتقادی که به مسجد مقدس جمکران داشتند، با جمعی از علما
 و بزرگان به آن مسجد مشرف شدند تا ضمن عرض ادب به ساحت
 مقدس آقا امام زمان علیه السلام دعای توسلی برای رفع این گرفتاریها بنمایند.
 حقیر هم این افتخار را داشتم که همراه ایشان باشم. معظم له
 عریضه‌ای را قبلاً نوشته بودند و آن را به بنده دادند که طبق دستورشان
 در میان مقداری گِل بگذارم و بعد از دعای مخصوص، خطاب به جناب
 حسین بن روح در آب بیندازم. در حالی که خود آیه‌الله العظمی
 گلپایگانی (ره) و جمعی از علما حضور داشتند، در یک فضای معنوی
 در حالی که اغلب آنها گریه می‌کردند و از امام علیه السلام درخواست می‌کردند
 تا حاجت آقا را هر چه زودتر برآورده نماید، عریضه را در آب
 انداختیم.

فردای همان روز یکی از علمای صالح و با تقوای شناخته شده به
 منزل ما آمدند و فرمودند: من دیشب خوابی دیدم ولی معنی آن را هر
 چه فکر کردم نفهمیدم، به همین خاطر تصمیم گرفتم آن را با شما در
 میان بگذارم و اگر چیزی به نظرتان رسید بفرمایید.

وی گفت: در عالم رؤیا دیدم شخصی فرمود: به آقا بگویید جواب شما را حضرت سه روز دیگر می‌دهند. این در حالی بود که ایشان از مسأله عریضه نویسی آیه‌الله العظمی گلپایگانی اصلاً خبری نداشتند. من به محض شنیدن این مطلب از خوشحالی به گریه افتادم، با خود گفتم: همانطور که حضرت آیه‌الله بر من منت نهادند که عریضه را به آب بیندازم، همین طور حضرت صاحب‌الزمان (عج) این عنایت را به من دارند که این مؤمن صالح را پیش من بفرستند تا جواب هم نخست به من داده شود و من آن را به آیه‌الله العظمی گلپایگانی برسانم.

بعد از آن که جریان خواب آن عالم بزرگوار را به آیه‌الله گلپایگانی عرض کردم، منتظر شدیم تا ببینیم سه روز دیگر چه خبری می‌شود، درست روز سوم بود که از طرف عراق اعلام آتش بس یک طرفه شد و شعله‌های جنگ تحمیلی که ناخواسته توسط استکبار جهانی بر مردم ایران اسلامی تحمیل شده بود با پیروزی ملت بزرگ ایران رو به خاموشی نهاد.^۱

«اژیه»

شهر اژیه* یکی از شهرهای استان اصفهان واقع در بخش جلگه در هشتاد (۸۰) کیلومتری شرق اصفهان و در مرکز منطقه حاصل خیز رودشت، در میان پنج مرکز بخش قرار دارد.

تاریخ این شهر به قبل از اسلام باز می‌گردد، و افتخار زادگاه «سلمان فارسی» را دارد علاوه بر آنکه زادگاه و موطن، علماء و بزرگان دیگر نیز می‌باشد که نام مبارک آنها زینت بخش صفحات تاریخ است و ایران و ایرانی بر وجودشان افتخار دارد.

اژیه مدفن امام زادگان محترمی نیز می‌باشد. مراقب مطهری که زیارتگاه این شهر محسوب می‌شود عبارتند از:

۱- امامزاده سلطان شهباز (قبر مطهر او در داخل شهر است)

۲- امامزاده حضرت سید محمد طالجرود (گنبد و بارگاه وی در شرق شهر اژیه در کیلومتر سه جاده قرار دارد این بقعه متبرکه در تمام ایام سال، شاهد حضور زائران دل آگاه است. گفتنی است این آستانه مبارکه به جهت برخورداری از امکانات رفاهی مانند زائرسرا، استخر شنا و فضاهای مناسب امکان حضور و بیتوته در کنار مرقد مطهر را فراهم نموده و مشتاقانه پذیرای زائران شیفته و عاشق اهل بیت علیهم‌السلام بوده و می‌باشد.)

۳- بابا پیرمحمد (مرقد منور وی در قسمت غربی شهر اژیه قرار دارد)

*- آقای دکتر علی شفیعی نیک‌آبادی بر اساس گویش «گردکویه‌ای» درباره وجه تسمیه اژیه می‌گوید: «گمان می‌رود نام این شهر از واژه «ژی» به معنای تالاب و آبگیر گرفته شده و انگیزه آن نیز گودالهای بزرگی است که بازمانده‌های دریای میانی ایران است و امروزه آثار به جا مانده آن در جنوب اژیه مشهور است. ر.ک: گردکویه، سرزمینی ناشناخته بر کران کویر، ص ۱۱۷.

این شهر از جاذبه‌های طبیعی نیز برخوردار است. زیرا رودخانه پر برکت زاینده رود که از سلسله جبال زاگرس سرچشمه می‌گیرد، پس از مصفا نمودن شهر اصفهان، راهی دیار شرق می‌گردد و اولین شهری که زاینده‌رود از میان آن می‌گذرد، شهر با صفای اژی‌است.

بنابراین، مناسب‌ترین کانون طبیعی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی محدوده شرق استان شناخته می‌شود. و خوشبختانه به برکت سفر مقام معظم رهبری؛ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (حفظه‌الله تعالی) به استان اصفهان، اعتباراتی جهت احداث و شکوفایی شهرک صنعتی این منطقه نیز اختصاص یافت.

مردمان این دیار به برکت نظام مقدس جمهوری اسلامی از نعمتهای بسیاری برخوردارند و همچنین به برکت این انقلاب کارهای بزرگ و زیربنایی در راستای فقرزدایی انجام شده است و مردم روز به روز شاهد عمران و آبادنی شهر خود هستند.

از ویژگی‌های دیگر این شهر وجود برج‌های کبوترخانه^۱ در حاشیه زاینده‌رود است و خلاصه آنکه این شهر دارای مردمی فعال، کوشا، انقلابی، پیرو خط ولایت فقیه و متدین دارد، که در دوران هشت سال دفاع مقدس، با داشتن چهار هزار نفر جمعیت، بیش از چهل شهید

۱- در روزگاران قدیم که انواع کودهای امروزی برای کشاورزی وجود نداشت، برج‌های کبوتر یا کبوترخانه‌هایی در میان کشتزارها و مزارع می‌ساختند، تا کبوترها در آنجا لانه و زندگی کنند، و مردم علاوه بر استفاده از گوشت آنها، از فضله‌های آنها، برای قوت و نیرودادن به زمینهای کشاورزی استفاده می‌کردند. نام برخی از برج‌های اژی‌عباس عبارتند: برج کندی، برج علیا، برج یوشه، برج سرچشمه، برج گلندار، برج شیرین جان، برج عباس عبدالعلی.

تقدیم این انقلاب نموده، حتی خانواده معظم سه شهید نیز در این شهر، چشم و چراغ این ملت است.^۱

«اژیة شهر سلمان محمدی»

سلمان اولین مرد مسلمان شیعی ایرانی است که نزد پیامبر و اهل بیت علیهم السلام ارزش و اعتبار والایی دارند، تا به حدی که پیامبر صلی الله علیه و آله با او قرار داد بهشت بسته است.^۲ هنگام کردن خندق در جنگ احزاب، انصار می گفتند: سلمان از ماست، زیرا جزو مهاجران از مکه نبوده است، و مهاجران می گفتند: از ماست، چون اهل مدینه نبوده است، پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این گفتگو، آنان را صدا زد و فرمود: «سلمان منا اهل البیت؛ سلمان از ما اهل بیت است»^۳

اما در مورد زادگاه ایشان اختلاف زیادی به چشم می خورد. ولی تنوع و تقدم و اهمیت منابعی که سلمان را اهل «جی» می دانند به حدی است که نمی توان پذیرفت که ایشان به منطقه دیگری تعلق داشته است. به ویژه نخستین کتابی که درباره زندگانی سلمان اطلاعات گرانقدری را در اختیار پژوهشگران می نهد، سیره ابن اسحاق است.

۱- البته این آمار مخصوص شهیدانی است که در گلزار شهداء اژیة به خاک سپرده شده‌اند و الا شهیدان منتسب به اژیة بیش از این می باشد. در این جا لازم است ذکر خیری از شهید والا مقام حجة الاسلام والمسلمین علی اکبر اژده‌ای شود. ایشان از یاران با وفای شهید دکتر بهشتی است که به عنوان عضو شورای حزب جمهوری همراه با ۷۲ عاشق سبکبال دیگر در انفجار هفتم تیرماه سال ۱۳۶۰ به سوی حضرت حق پر کشیدند. جهت اطلاع بیشتر از شرح حال ایشان به کتاب «آرامش در بیکرانگی» (توحید برای نوجوانان) مراجعه فرمائید.

۲- اختصاص، ص ۳. ۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۵.

ابن اسحاق به نقل از عاصم بن عمر به نقل از محمود بن لبیه از قول عبدالله بن عباس روایت می‌کند که سلمان برای عبدالله بن عباس گفته است: «من مردی فارسی (ایرانی)، از اهالی اصفهان، از قریه‌ای که نام آن «جی» بوده می‌باشم. پدرم دهقان قریه بود»^۱

علاوه بر آنکه «یاقوت» از قول هبة‌الله بن عبدالوارث شیرازی نقل می‌کند که بلافاصله سلمان پس از فتح اصفهان توسط سپاه اسلام، به اصفهان می‌رود، مدتی در «جی» می‌ماند و در آنجا مسجدی می‌سازد که آن مسجد تا زمان «یاقوت» بر جای بوده است، این مطلب بر اساس قول ابونعیم اصفهانی در ذکر اخبار اصفهان نیز تأیید می‌شود.

ابواسحاق از قول ابوالحجاج الازدی نقل می‌کند که او در اصفهان با سلمان ملاقات داشته است.^۲

همچنین سلمان در شرح حال خودش می‌فرماید: «از اهل اصفهان و از روستای «جی» است»^۳.

آنچه سبب شده که مردم و اهالی این شهر بر این باور اعتقاد بیشتری داشته باشند این است که می‌گویند: به جهت آنکه در لغت و زبان عربی

۱- سیره‌النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۳۹ به تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، چاپ قاهره.

۲- ذکر اخبار اصفهان، ابونعیم اصفهانی، ج ۱، ص ۱۱۶، معجم‌البلدان، ج ۲، ص ۲۷ و برای وجد جمع اختلاف اقوال به کتاب بررسی سیر زندگی و حکمت و حکومت سلمان فارسی ص ۶۸ مراجعه فرمائید.

۳- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۱۲، ص ۵۲، چاپ قاهره و آقای دکتر حسین مصری در کتاب سلمان فارسی در تراوی ادب، ص ۲۶ همین قول را انتخاب نموده است. و اکثر مورخین و سیردنگاران نیز همین نظریه را پذیرفته‌اند.

«ژ» وجود ندارد، و به جای آن «ج» استعمال می‌شود. لذا «جی» در حقیقت «ژی» است و اژییه در اصل «ژی» بوده و معرب آن «جی» می‌باشد، که هنوز در زبان محلی مردم شرق اصفهان با هر دو نام (ژی، جی) تلفظ می‌شود و در کتب تاریخی و لغت نامه دهخدا به مناسبت‌های مختلف از «جی» زیاد نام برده شده است.

آقای دکتر علی شفیعی نیک آبادی نیز در این خصوص می‌نویسد: «در گویش گردکویه‌ای که یادگار زبانهای اوستایی و پهلوی است، روستای اژییه را «ژی» و مردم آنجا را «ژیژه‌ای» می‌نامند. این نام پس از پیدایش اسلام به گونه «اجیه» در آمده پس از چندی بار دیگر نام باستانی خود را به گونه «اژییه» باز یافته است. به گفته مردم اژییه: اینک سلمان فارسی را از مردم جی دانسته‌اند و دیدگاه نویسندگان از «جی» که نام شهر اصفهان و پیرامون آن است در پیوند با زادگاه سلمان فارسی نادرست است. و سلمان پارسی را از مردم «ژی» در روی دشت و فرزند کدخدای آنجا می‌دانند.

گفته می‌شود سلمان فارسی در زمان جوانی و در یکی از روزها که برای سرکشی کارگران کشتزار «آژ» در نزدیکی اژییه رفته بود، پس از پایان کار، بر پایه آگاهی‌هایی که پیش از آن درباره دین مسیح به دست آورده بود، رهسپار پرستش‌گاه مسیحیان گرکویه که در نزدیکی روستای حیدرآباد کنونی بوده است، گردید و در آنجا با آئین مسیح آشنایی یافت و پس از آنکه پدرش از کار وی آگاه شد، او را در چاهی که

در کنار زاینده رود و در نزدیکی خانه آنها جای داشته است^۱ زندانی کرد. پس از چندی سلمان به یاری کسی که برایش آب و نان می‌رسانید از راهبان مسیحی گردکویه یاری خواست و به شام و از آنجا به مدینه رفت.^۲

«اثریه موطن بزرگان دین»

این شهر زادگاه و محل رشد و نمو برخی از دانشمندان و علمای راستین جهان تشیع می‌باشد که به نام برخی از این بزرگواران اشاره‌ای می‌نماییم:

۱- شریف‌الدین محمد رویدشتی (متوفی ۱۰۸۷ هـ) مشهور به آخوند ملا شریف که از شاگردان برجسته شیخ بهایی (رحمته) و از اساتید معروف علامه مجلسی (رحمته) می‌باشد.

صاحب امل‌الامل در این خصوص می‌نویسد: «شیخ شریف‌الدین محمد رویدشتی فاضل عظیم‌الشان، جلیل‌القدر از شاگردان شیخ بهایی است»^۳ در جلد اجازات کتاب شریف بحارالانوار درباره شخصیت ایشان چنین آمده است:

«الفاضل الصالح مولانا محمد شریف بن شمس‌الدین رویدشتی»^۴ گفتنی است ایشان از اساتید پدر مولف «ریاض‌العلماء» یعنی؛ «میرزا عیسی بیگ» نیز بوده است^۵ به جهت آشنایی بیشتر از مقام علمی و عملی ایشان، بخشی از متن اجازه نامه شیخ بهایی (رحمته) را که به مرحوم

۱- این چاه تا چند سال قبل در شهر اثریه بر جای بود و امروزه همه افراد محل جای آنرا می‌دانند.

۲- گردکویه، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۳- امل‌الامل، ج ۱، ص ۲۷۲.

۴- بحارالانوار، ج ۱۱۰، ص ۱۵۷.

۵- ریاحین‌الشریعة، ج ۴، ص ۱۸۵.



ملا شریف اعطا کرده اند و علامه مجلسی (رحمه الله) آن را نقل نموده اند را
تقدیم محضرتان می‌نماییم:

«صورة اجازه الشيخ بهاء الدين العاملی للمولی شریف الدین محمد
الرویدشتی زبدة الافاضل و خلاصة الامائل، الزکی، الذکی الالمعی
اللوذعی، حاوی مزایا الکیمال، جامع محامد الخصال، البالغ درجة
الاستدلال، شرفا لافادة و الافاضة والتقوی والدين...»

مولی شریفارویدشتی پس از قریب یک صد سال مجاهده و کسب و
بذل دانش در سال ۱۰۸۷ به جوار حضرت حق شتافت.

مرحوم آقا شریفای ایجه‌ای (اژه‌ای) دختر فاضل و دانشمندی به نام
«سید حمیده» داشتند که مرقد مطهر و منور هر دو در اژییه زیارتگاه
خاص و عام است.

۲- بانو سید حمیده (عالم، رجالی، متوفی قرن ۱۱ هـ)

ایشان از مفاخر زنان و از فضلاء و دانشمندان برتر جامعه زنان بوده است.
صاحب ریاض در شرح حال ایشان می‌نویسد: [او فاضل و عالم و
عارف بود، پدرش درباره‌ی وی می‌فرمود: «علامتة، به دو تا. یکی جهت
تانیث و دیگری به جهت مبالغه وی» وی را حواشی و تعلیقاتی بر کتب
حدیث است؛ از جمله بر کتاب استبصار شیخ طوسی تعلیقه‌هایی دارد
که دلالت بر غایت فضل و غزارت علم و فهم سرشار و اطلاع زیاد او بر

علم رجال و دقت او به این فن می‌کند.^۱

پدر بزرگوارش گاهی از روی مزاح می‌فرمود: «ان للحميدة ربطا بالرجال» یعنی «حمیده ربطی به رجال دارد» کنایه از این که حمیده در علم رجال بسیار دانا است.

مؤلف «ریاض العلماء» در این خصوص می‌نویسد: «پدر من حواشی او را بر «استبصار» نقل می‌کرد و آنها را معتبر می‌شمرد. او به خط خود استبصار را نوشت و حواشی حمیده را تا آخر کتاب صلاة که دارای فوائد بسیار است، نقل نمود.»^۲

۳- بانو فاطمه رویدشتی (عابد و فاضل، متوفی قرن ۱۲ هـ)^۳

بانو سید حمیده دختری به نام فاطمه داشته که او هم مانند مادرش عالم عابد باورع و آموزگار زنان عصر خود بوده است و غالباً در خانه مرحوم عالم کامل خلیفه سلطان رفت و آمد داشته است.^۴

کلاً خاندان اژه‌ای امروزه یکی از خاندان‌های اصیل شهر اصفهان می‌باشد که حسب و نسب تمام این خاندان به مرحوم ملا شریف اژه‌ای می‌رسد که نام برخی از این بزرگان عبارتند از:

۱- مشاهیر تخت فولاد، ج ۲، ص ۹۴؛ احوال و آثار ملامحمد اسماعیل خواجه‌جویی، تألیف سید مهدی رجایی و زندگی‌نامه علامه مجلسی، ج ۱، ص ۳۷۵.

۲- ریاض العلماء، ج ۵، ص ۴۰۴، ریاحین الشریعة، ج ۴، ص ۱۸۵، زندگی‌نامه علامه مجلسی، ج ۱، ص ۴۱۳.

۳- شرح حال ایشان در کتاب «بانوان عالمه و آثار آنها»، ص ۴۴ به ثبت رسیده است.

۴- ریاض العلماء، ج ۵، ص ۴۰۴.

* مرحوم ملا محمد باقر اژه‌ای فرزند ملا شریف

* مرحوم ملا علی اکبر اژه‌ای که از نوادگان ملا شریف است. ایشان اصالتاً از اژه بوده و از چهره‌های درخشان و مفاخر بزرگ شهر اصفهان بوده‌اند و آثار گرانبهایی را از خود به یادگار گذاشته‌اند^۱ مرحوم شیخ محمد حسین اژه‌ای که از نوادگان ایشان است. شرح حال این بزرگوار را در کتاب «زبدة المعارف» تألیف ملا علی اکبر اژه‌ای ص ۷۶۶ به بعد بیان نموده است.

همسر مرحوم ملا علی اکبر اژه‌ای نوه دختری مرحوم محقق فاضل هندی بوده که علاوه بر ملا عبدالله دانشمندان دیگری نیز را تربیت نموده است.

* ملا عبدالله اژه‌ای (متوفی چهارم ربیع الاول سال ۱۲۶۵)

* مرحوم میرزا محمد علی اژه‌ای

* مرحوم علی محمد اژه‌ای (متوفی ۱۲ صفر سال ۱۳۲۲)

* آیت الله حاج میرزا محمد حسین اژه‌ای (امام جماعت مسجد علی

اصفهان)

* میرزا علی محمد اژه‌ای

* آقا فضل الله اژه‌ای^۲

۱- برای اطلاع از فهرست آثار ایشان ر.ک: رجال اصفهان، تألیف دکتر سید محمدباقر کتابچی، ج ۱، ص ۹۴.

۲- جهت اطلاع بیشتر از شرح حال این بزرگواران به کتاب مشاهیر تخت فولاد، ج ۲، ص ۹۵ به بعد مراجعه فرمایید.

۴- فاضل هندی (رحمته الله) (متوفی ۱۱۳۷ ه.ق)


یکی از اکابر زمان و دانشمندان بزرگ است که بنا بر درخواست سلطان وقت جهت تبلیغ احکام دین مبین اسلام به کشور هندوستان سفر کرد و ملقب به فاضل هندی شد. نام مبارکش، محمد بن تاج الدین حسن (متولد ۱۰۶۲ ه.) و از شاگردان معروف علامه مجلسی (ره) است و در تعبیر علما به فاضل اصفهانی نیز مشهور است.

پدر بزرگوارش، تاج الدین حسن، از جمله علماء بزرگ و اساتید فاضل بوده و اصل او را بعضی «فلاورجانی» و بعضی «رویدشتی» نوشته‌اند ایشان در اواخر دولت صفویه به درخواست شاه سلطان حسین به هند سفر نمود. و بعد از مدتی به ایران بازگشتند و در سال ۱۱۳۷ هجری قمری به جوار حضرت حق شتافت و مرقد مطهر او که در قبرستان تخت فولاد، زیارتگاه است.^۱

۵- حاج ملاحیدر علی اثنی عشری (رحمته الله)

که به جهت حفظ و احاطه بر آیات نورانی قرآن کریم به لقب «کشف‌الایات» ملقب شده‌اند.

و در حال حاضر نیز برخی از مسئولین نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران که توفیق خدمت‌گذاری به این آب و خاک را دارند از همین منطقه می‌باشند.



اکنون که این دل نوشته‌ها را ملاحظه نمودی، رواق دل و اندیشه را به
سرای قلم بسپار، تا احساس پاک شما را بر این صفحه به نمایش بگذارد.
عریضه‌های خود را می‌توانید یا در آب روان یا مرع امام زاده شهرتان و
یا برای چاپ اثر بعدی به مسجد المهدی (عج) شهر اژیه ارسال فرمایید.